

راه حقیقت

ارگان سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)

دور دوم شماره هفتم (۲۰) حمل سال ۱۳۸۱ (۹ اپریل ۲۰۰۲)

مطالب این شماره:

۱؛ علیه نظرات و مواضع "نهضت ملی افغانستان"

۲؛ شعری از یکی از روشنفکران مبارز در برابر مظلوم و ستم خاندان نادرخان

۳؛ امریکا و متحدین آن با فرس مینهای ضد پرسونل جنایت ضد بشری دیگری را علیه مردم

افغانستان مرتکب شده اند!

۴؛ اجیران و خدما امپریالیزم ادعا دارند که مردم افغانستان از تجاوز نظامی امریکا و متحدین آن

بکشورشان استقبال کرده اند!!

۵؛ هفت و هشت ثور دوسیه روز متوالی در تاریخ کشور!

۶؛ اوضاع کنونی کشور و موقعیت دولت دست نشانده در کابل

علیه نظرات و مواضع "نهضت ملی افغانستان"

نهضت ملی افغانستان در طی دو سه سال اخیر فعالیتهايش را در سطح اروپا به حیث بخشی از روند تأمین "صلح" در افغانستان آغاز نموده است. اهداف اصلی آنرا در کنار سایر گروه های "صلح طلب" تلاش در راه بوجود آوردن فضای آشتی و مصالحه بین جناح های درگیر جنگ از جمله امارت اسلامی طالبان و ائتلاف شمال، توقف جنگ بین آنها و تشکیل دولتی با پایه های وسیع از همین دویزهای جنگ سالار در قدرت و سایر گروه های خارج از قدرت در خارج و داخل کشور از جمله جرگه روم تحت زعامت ظاهر شاه، کنفرانس قبرس تحت رهبری همایون جریر از حزب اسلامی کلب الدین، مجمع تفاهم و وحدت ملی (جبهه نجات ملی مجددی، محاذ ملی پیرگیلانی و عده از قوماندانهای جهادی و سران اقوام و قبایل) چند گروه، انجمن و شوراهای همین قماش تشکیل میداد. همه این گروهها سعی داشتند تا از طریق لویه

جرگه ویا یک جلسه بزرگ دیگر به کمک و حمایت قدرتهای بزرگ سرمایه داری امپریالیستی و جلب تفاهم و همکاری دولتهای پاکستان، ایران، عربستان سعودی و سایر دولتهای منطقه و خارج از آن که هر کدام حامی و کمک کننده دو جناح طالبان و جهادیان بودند با اهداف شاه دست یابند. عدا زحاده (۱۱) سپتمبر سال گذشته و تغییر ناگهانی پالیسیهای امریکادر رأس امپریالیزم جهانی (بر مبنای اهداف سلطه گرانه پنهانی اش) یکبار دیگر افغانستان مرکز توجه امریکا و متحدین امپریالیست آن قرار گرفت. و بحیث مرکزی در پیاده کردن اهداف و پلانهای توسعه طلبانه و تجاوز گرانه آنها در منطقه و سایر نقاط جهان واقع گشت.

باطغیان خشم و غضب امریکاعلیه دست پروردگان و گماشتگان طالبی و گروه القاعده اسامه بن لادن، ستاره اقبال آنها در حالت افول قرار گرفته و ایام تیره روزی رژیم آنها فرارسید. اما برخلاف موقعیت ائتلاف شمال (که شش سال قبل از آن با ترعدم کارائی به کمک امریکابوسیله طالبان از قدرت رانده شده بودند) و سایر گروه های که در راه تأمین "صلح" فعالیت داشتند تقویت گردیده و مورد تفقد امریکا و متحدین آن قرار گرفتند تا بتوانند به حیث بدیل رژیم طالبان بقدرت رسیده و سهم شان را در عرصه های نظامی و سیاسی در جهت تحقق اهداف امریکا و متحدین آن و تکوین این پروسه ادانمایند.

ابرقدرت امپریالیستی امریکا و متحدین آن طبق اهداف غارتگرانه شان زیر نام "جهاد ضد تروریستی" بتاريخ (۷) اکتوبر سال گذشته (۱۵ میزان سال ۱۳۸۰) مردم افغانستان را مورد تهاجم وحشیانه نظامی قرار دادند. رژیم طالبان را سرنگون کردند. بیش از ۱۵ هزار از هموطنان مظلوم و بی دفاع را بقتل رساندند، بیش ازین تعداد را معلول و هر آنچه از تأسیسات نظامی و ملکی که از حملات وحشیانه سوسیال فاشیستهای روسی و مزدوران "خلقی" و پرچمی آن جهادیان دست پرورده امریکاسالم مانده بود به نابودی کشیدند.

با دایر کردن مضحکه کنفرانس بن بتاريخ (۲۷) ماه دسمبر (۲۰۰۱) که خود تجاوز و توطئه دیگری بود علیه سرنوشت سیاسی مردم افغانستان؛ امریکا و متحدین آن دولت دست نشانده را مشتمل از گروه های فوق تشکیل و مزدوران قبل انتخاب شده اش را در رأس دولت موقت مزدور قرار دادند. در شرایط فعلی افغانستان تحت اشغال استعماری امریکا و متحدین امپریالیست آن قرار داشته و بخشی از قوای اشغالگر تحت نام "قوای حافظ امنیت و ثبات" از دولت موقت و ارگانهای آن حفاظت میکند.

نهضت ملی... در شرایط قبل از ۱۱ سپتمبر و چه بعد از آن در روند تکوین این پروسه اهداف و خط مشیهای آن معین بوده و بر اساس مواضع اتخاذ شده آن در مورد ماهیت دولت مدنظرش از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی وهم از روی ترکیب نیروهای متشکله آن دولت؛ یک دولت فئودال کمپرادوری بود که از طریق دایر کردن لویه جرگه روی کار می آمد. حادثه ۱۱ سپتمبر در حقیقت آن روند را تسریع و فقط در ترکیب

دولت مورد نظرش مقداری تفاوت بمیان آمد یعنی جناح طالبان از دولت موقت حذف گردید (که البته نیروهای وسیعی از آنها در حال تدارک برای شرکت در لویه جرگه آینده اند و سه تنظیم سیاسی هم تاکنون تشکیل داده اند و بخشهای زیادی از قوتهای نظامی آنها هم در چندین ولایت شرقی و جنوبی کشور تحت نام شوراهای محلی قدرتمند باقی مانده اند.

"ن م ا" هم جزئی از روند بعد از ۱۱ سپتمبر بوده و سهم فعال خصوصاً در پیروسه تشکیل دولت موقت داشته است. و فعلاً هم در راه تحقق بیشتر همین روند فعالیتها نظری و عملی اش ادامه داده و مانند جناحهای دیگر همین روند چشم به رویدادهای بعد از تدویر لویه جرگه در آینده دارد. که البته بنا بر اوضاع حاکم فعلی تحت سلطه اسعاری امپریالیزم و ماهیت نیروهای حاکم که در اکثر مناطق کشور از قدرت نظامی و نفوذ و تسلط زیادی برخوردارند؛ بدون شك اکثریت گماشتگان آنها چه بگونه "انتخابی" و چه انتصابی در لویه جرگه آینده شرکت خواهند کرد. درین لویه جرگه که تحت سلطه استعماری امریکا و متحدین آن دایر میگردد مانند سایر لویه جرگه ها صحبت از "دخالته اراده مردم" افغانستان در آن يك مضحکه و دهنکجی ای بیش برای مردم نخواهد بود. و ماهیت دولت بعد از لویه جرگه راماهیت گروه های متشکله آن معین خواهد کرد که بدون شك يك دولت فئودال کمپرادوری مزدور تحت سلطه و اشغال نظامی امپریالیزم خواهد بود.

"ن ل ا" معیارهایش را در مورد گروه ها و عناصری که میتوانند با هم در یک حرکت هماهنگ و متحد عمل نمایند در برنامه اش چنین مشخص میکند: در صفحه سوم برنامه اش مینویسد "در قبال این شرایط لازم است آن قسمت از قشر روشن بین افغانستان در داخل و خارج کشور که نقش طراح و تصمیم گیرنده را در دسایس خیانتکارانه و جرائم ملی نداشته اند، همه با حرکت از منافع ملی با تعدیل موقفهای سیاسی گذشته خویش بسوی همدیگر قدم برداشته، علی الرغم زیست در مناطق مختلف جهان همبستگی سیاسی و عملی محکمی را بوجود آورند...".

ن م با این معیار اصولاً راه دخول کتله های وسیعی از باندهای جنایتکار و میهن فروش را از قماش "خلفیها" پرچمیها، ستمیها، گروه های جهادی، طالبی و غیره مسدود نکرده است. و این هم بیشتر بر معیارهای که اساس فورمالیته های رسمی دارد سنجش خواهد گردید و بر پایه واقیتهای که در طی یک ربع قرن اخیر این باندهای جنایتکار و میهن فروش در سایه ارتش با داران شان از عالی رتبه تا پائین رتبه حزبی آنها علیه مردم ماچه کرده اند؛ یعنی فقط چند "طراح و تصمیم گیرنده" معدود از باندهای وسیع جنایتکاران، آدمکشان و میهن فروشان رنگارنگ درین تشکیل ممنوع دخول ذکر شده اند. دیگر بدنه وسیع شکنجه گران، مامورین قاتل و آنهائیکه قتل و شکنجه، اجحافات، تجاوزات و انواع مظالم راجزء و جیبه و وظیفه حزبی

ودولتی شان ویابعضی ازگروه های ارتجاعی مذهبی ازین گروه هاقتل روشنفکران مردمی وآزادیخواهان را"وظیفه شرعی شان"دانسته وانجام داده اند؛ فقط ازینکه ظاهراً وزیر، جنرال ویادرسطح رهبری حزب نبوده اندویاصطلاح درمقام طراح تصمیم گیرنده قرارنداشتند؛ میتوانندباتعدیل موقفهای گذشته شان به جهت تأمین "منافع ملی" حرکت نمایند.

"نهضت ملی" حتی درعمل ازین معیارهم فراتررفت ودرکنفرانس بن درکنارطراحان وتصمیم گیرنده های همه این گروه های قاتل ووطنفروش درتشکیل دولت دست نشانده سهم فعال گرفت باآنکه خودش درعمل بنابرملحوظاتش دردولت موقت فعلی شرکت نکرد. ولی به حاکمیت این گروه های جانی ومزدوروسلطه امپریالیزم قویآورسمأصحه گذاشت.

برای آشنائی بیشتربه نظرات، مواضع، اهداف وماهیت فعالیتهای این گروه شماره های اول ودوم"نهضت" ارگان "ن م ا" رامرورمیکنیم:

درشماره اول نهضت منتشره (۱۹ سنبله ۱۲۸۰) درصفحه اول تحت "عنوان تحلیل اوضاع سیاسی ومبرمترین وظیفه نیروهای ملی" نوشته فریدچنین میخوانیم:"جنبش برحق مردم افغانستان برعلیه استبداداستالینی ترکی امین وبعداً تجاوزروس؛ قربانیهای فراوان ومقاومت بینظیرشکست حزب دموکراتیک خلق ناکامی واضمحلال شوروی رادریآمدخودداشت. این جنبش یک حرکت برحق بودکه درمرحله اول بشکل مقاومت خودبخودی ودفاع ازجان شروع شده باآمدن قوای روس صبغه مقاومت دربرابرتجاوزبیگانه رابخودگرفت". نویسنده به همین ادامه مینویسد:"روشنفکران ومنورین ازاولین قربانیان این رژیم بودند. زندانهاازمردم آزادپرشد، محیط اختناق ووحشت ببارآمد، جاسوسی رواج یافت؛ دردفاتر، دانشگاه ها، مکاتب، کوچه وبازارکسی به کسی اعتمادنداشت". به همین ادامه صحبت ازعکس العمل منطقی ومعقول مردم، مقاومت دربرابراستبدادخشن، درنده خوئی عربان وقتل عام مردم بود. زمینه ساز اصلی مقاومت مردم شیوه استبدادی رژیم وماهیت وابسته وضدمردمی حزب دموکراتیک بود. همچنان نویسنده ادامه میدهد: درمرحله تکاملی این خیانت ملی با آمدن روسها وروی کارشدن ببرک کارمل حزب دموکراتیک حقیقت ماهیت ضدمردمی ووابسته خودراآشکارابنمایش گذاشت... حزب دموکراتیک خلق بااعتقادات وتحلیلهای مارکسیستی اش درپناه اتحادجماهیرشوروی باخیالبافی های بچه گانه وتحلیلهای غیرواقعی تطبیق کمونیزم راروی دست گرفت".

سوابق واعتقادات مارکسیستی وضدیت حزب بادین مبین اسلام باعث جریحه دارشدن روح واحساسات دینی مردم شده شکل گیری مقاومت سراسری راتسریع نموده وبآن قوام بخشید".

نویسنده ازجهتی تاندازه بواقعیتهای چون مقاومتهاوقربانیهای مردم ما، آغازخودبخودی این مقاومت

در برابر استبداد فاشیستی رژیم مزدور "حزب دموکراتیک خلق" و بعد تجاوز نظامی سوسیال فاشیستهای شوروی اشاره دارد، و روشن فکران و منورین جامعه را از اولین قربانیان این رژیم میدانند که البته با در نظر داشت طرز دیدن نویسنده روشن فکران، هم روشن فکران مورد نظر خودش دانسته شود، از زندانها، محیط اختناق و وحشت یادآوری میکند، از رواج جاسوسی در جامعه صحبت دارد که البته شبکه های وسیع جاسوسی خادوک ج ب متشکل از اعضای حزب مزدور بودند تا اکیداز ماست) و نیز عکس العمل منطقی و معقول مردم را که عبارت از مقاومت در برابر استبداد خشن و درنده خوئی عربان و قتل عام مردم بود، بیان میدارد. امانویسنده ناآگاهانه و یا آگاهانه استبداد و فاشیسم، جنایات بی شمار، قتل عام مردم، وطنفروشی و خیانت ملی ترکی، امین، بیرک و نجیب رابنام "استبداد استالینی" و اعتقادات حزب رویزیونیست "دموکراتیک خلق" را مارکسیستی، و تطبیق پلانهای اسارت آورو استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی را علیه خلقهای کشور ما "تطبیق کمونیزم" در زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی ارزیابی دارد. قبل از آنکه به اصل مطلب و عمق نظرات نویسنده پردازیم؛ باین موضوع اشاره مینمائیم که اگر نویسنده این مطالب را احیاناً از روی ناآگاهی مطرح کرده باشد یقیناً که راه خطا را انتخاب کرده است؛ زیرا که مارکسیسم رانمیشناسند حق ندارند با انتقاد از آن پردازند؛ و برای قضاوت در هر مسئله ناگزیر ابتدا باید آنرا شناخت. خلاصه "تحقیق کرده حق سخن ندارد". و اگر نویسنده باین شیوه برخورد از روی آگاهی مستمسک شده باشد؛ چنانکه سایر نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی که باندیشه های انقلابی مردمی حمله و رمیشوند و یار هبران زحمتکشان جهان را مورد حمله و اهانت قرار میدهند؛ چنانکه نویسنده درین مورد استالین را هم طراز دکتاتورهای جنایتکار و ضد مردمی چون باندهای "خلقی" و پرچمی قراردادده است؛ و با نظام مزدوری، وحشت، جنایت، آدمکشی و وطنفروشی "حزب دموکراتیک خلق" را که در طی یکنیم دهه دوملیون هموطن ما را بقتل رسانده اند و بهمین تعداد معلول، انواع جنایات سخیف ضد انسانی از شکنجه، آزار، تجاوز جنسی، قتل عام و ویرانی کشور در تمام ابعاد آن مرتکب شده اند، نظام آنها را نظام استالینی" میخواند. آقای (ف) شهابدون آنکه درکی از مارکسیسم لنینیسم و اماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی داشته باشد فقط با تحجر فکری و از خصومت و کینه تیزی ایکه نسبت باندیشه نجاتبخش خلقها دارید، "خلقیها" و پرچمیهای رویزیونیست مزدور را مارکسیست لنینیست میخوانید.

از آنجائیکه ایدئولوژی رویزیونیستها از جمله "خلقیها" و پرچمیها ایدئولوژی بورژوازیست و لو شیدانه و عوام فریبانه از مقولات و مفاهیم علمی علم مبارزه طبقاتی آنها بشکل مسخ شده آن استفاده میکنند اما مهیتاً دارای اعتقادات ارتجاعی بورژوائی اند که باتصاحب قدرت سیاسی در جهت تأمین منافع طبقات ارتجاعی جامعه و امپریالیسم (مانند هر نیروی بورژوائی ضد مردمی دیگر) در جهت تحکیم پایه های نظام طبقاتی شان

هرناراض ومخالفی راسربه نیست میکنندچنانکه باندهای خلقی وپرچمی چنین کردند.

آقای ف: شما صحبت از "تطبیق کمونیزم" بوسیله رویونیستهای مزدور شوروی دارید؛ درحالیکه قبلاً هم تذکاریافت همه جنایات و آدمکشی های آنها ناشی از سرشت فکری وطبقاتی این خودفروخته ها وباداران سوسیال امپریالیست آنها بود که در راه توسعه طلبی وسلطه بر جهان در رقابت با ابرقدرت امپریالیستی جهان خوار آمریکا وسایر امپریالیستهای غربی خلقهارابخاک وخون میکشیدند ومیکشند. از جمله مردم افغانستان که قربانی جنایات سرمایه اند؛ چه بشکل انحصاری دولتی وچه بشکل غیردولتی آن. اهداف رویونیستهارامانند سایر نیروهای بورژوازی دفاع از منافع سرمایه تشکیل میداد ومیدهد ویا نظامی که برمبنای ستمگری واستثمار بی حد وحصرتوده های زحمتکش جهان استوار است یعنی نظام وحشت وخون.

شماناشیانه اعتقادات وتحلیلهای "خلقیها" وپرچمیهارا مارکسیستی میخوانید؛ درحالیکه هرآنچه آنها در افغانستان از جنایت وستمگری به منصفه اجرا قرار دادند همان ماهیت واقعی سرمایه است. شما جنایات احزاب وتنظیمهای ارتجاعی اسلامی رادر طی ۲۴ سال مدنظر قرار دهید که همه بر حکم منافع سرمایه علیه مردم ومیهن انجام دادند ومیدهند. به رژیم طالبان نظر اندازید همان وحشیهای قرون وسطائی بوسیله قدرتهای سرمایه داری "متمدن" از جمله امریکا بقدرت رسانده شدند؛ آنچه هم بعد از (۷) اکتوبر از تجاوز نظامی، اشغال وکشتار و جنایت و ویرانی علیه مردم مظلوم افغانستان انجام میشود بوسیله سرمایه داران جهان خوار امریکائی واروپائی وغیره عملی میگردد. یعنی این جنایات کارکرد واقعی سرمایه رابنمایش میگذارد. و آنچه "خلقیها" وپرچمیها بعد از رسیدن بقدرت در عرصه روبنا انجام دادند فقط تصرف قدرت سیاسی بنفع سرمایه های بروکراتیک وابسته به سرمایه های شوروی بود که با پیاده کردن رفورم ارضی بورژوازی خواستند آنرا آرایش داده وتقویت نمایند.

رفورم ارضی رژیم مزدورنه بمنظور تحول اساسی زیربنائی در نظام اقتصادی کشور بنفع توده های مردم وترقی وشکوفائی کشور بود؛ بلکه هدف آنها متحول کردن اقتصاد به شیوه بورژوازی بنفع سرمایه های سوسیال امپریالیستی بود. آنها رفورم ارضی رادر چوکات مناسبات منحنی استعماری شوروی انجام دادند. خواستند کتله های دهقانان یعنی نیروی عمده تولیدی کشور را از طریق کنوپراتیف های زراعتی طبق پلانهای اقتصادی استثمار شوروی وهم اقتصاد کشور را در سایر عرصه ها سازمان دهند وزمینیه بهره کشی زحمتکشان کشور را به پیمانیه وسیع برای سرمایه های شوروی مهیا کرده ودهقانان کشور را بنجیر استثمار سرمایه های بروکراتیک رژیم مزدور سرمایه های شوروی به بندند.

آنها با ضربه زدن به فئودالیزم (البته در ابتدای حکومت شان) وتقویت سکتور دولتی اقتصاد وابسته به

سرمایه های شوروی و تأمین منافع غارتگران شوروی رامطمح نظر داشتند؛ که برای تحکیم پایه های رژیم پوشالی شان و تضمین منافع چپاولگران روسی نیاز به دستگاه دولتی خشن و استبدادی داشتند تا از آن طریق بتوانند با سرکوب و حشیانه روشن فکران انقلابی مردمی، میهن پرست و آزادی خواه اهداف نامشروع شانرا تحقق بخشند. این جانیان نمیتوانند هیچ نوع وجه مشترکی با اندیشه انقلابی مردمی و انسانی کمونیزم (چنانکه شما خصمانه بآنها نسبت میدهید) داشته باشند. و برخلاف ادعای شما ایدئولوژی کمونیزم (مارکسیسم لنینیزم مائونیزم) ایدئولوژی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان جهان است و بر مبنای علم مبارزه طبقاتی استوار است. کمونیستهای واقعی و انقلابی هدف مبارزه شانرا سرنگونی ستم و استثمار در جامعه و جهان تشکیل میدهد. آنها در جهت نابودی هر نوع ستم و بهره کشی استبداد و مظلوم و بیعدالتی مبارزه میکنند. آنها در جهت تأمین استقلال، آزادی، رفاه، عدالت اجتماعی، ترقی و دموکراسی واقعی پیکار میکنند. آنها در جهت نابودی انواع ستمگری و اشکال تبعیض مبارزه میکنند. چون آماج مبارزه شان امپریالیزم و ارتجاع است ازینرو امپریالیزم و ارتجاع جهانی با تمام خصومت از هیچ نوع شیوه برای "بدنام کردن" آنها با ندارند. چنانکه شما همصدا با امپریالیزم و ارتجاع جهانی (که خصوصاً در طی یک ربع قرن اخیر با تمسک قراردادن اعمال رژیم جنایتکار "حزب دموکراتیک خلق" و نظام سوسیال امپریالیستی علیه اندیشه کمونیستی تبلیغات سوء میکنند) در جهت حمله به کمونیزم انقلابی همان لاپایلات و خزعبلات آنها را نشخوار میکنید.

استالین در رهبری حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی در شوروی قرار داشت، در آن زمان دکتاتوری پرولتاریا در حاکمیت بود یعنی دکتاتوری از طرف کارگران و زحمتکشان بر طبقات متخاصم اعمال میگردد. استالین در ساختمان سوسیالیزم در شوروی و کمک به جنبشهای رها ئی بخش ملی و جنبشهای انقلابی پرولتری در جهان خدمات قابل قدری انجام داد. استالین در آوان جنگ جهانی دوم در "جبهه متحدین الملی ضد فاشیزم" در رهبری خلق شوروی در شکست فاشیزم نقش مهم و تعیین کننده بازی نمود. استالین دوست خلقهای جهان و دشمن سرسخت امپریالیزم و طبقات ارتجاعی بود. او در برابر دشمنان خلقهای شوروی و خلقهای جهان موقف آشتی ناپذیری داشت. و بعد از نین رهبر بزرگ پرولتاریا و خلقهای شوروی و جهان بود.

استالین مبارزه دشوار ایدئولوژیک سیاسی را در برابر انحرافات راست و "چپ" در درون حزب کمونیست شوروی به پیش برد؛ مبارزه در برابر تسلیم طلبان که ائتلاف ضد شوروی را ایجاد کرده بودند و در صد احمای سرمایه داری در شوروی بودند؛ آنها در برابر برنامه های سوسیالیستی کردن کشورشوراها مانع ایجاد میکردند. این خرابکارها در حزب و دولت شوروی همزمان با دسایس و تحریکات

خارجی صورت میگرفت. واودررأس حزب ودولت دردوجهه علیه ارتجاع داخلی وتوطئه های امپریالیزم خارجی مبارزه نمود. لکن باید اذعان داشت که استالین در عرض سالهای (۱۹۳۰) دچار اشتباهات میتافزیککی گردید؛ اوازریایی نادرست نمود که دردوران سوسیالیزم دیگر طبقات متخاصم وجود ندارد، زیرا تغییر مالکیت سوسیالیستی عمدتاً انجام شده است. این جدیدترین و مرکزیتترین اشتباه استالین ازارزیایی اواز طبقات ومبارزه طبقاتی در شوروی دردوران سوسیالیزم بود که بالاشتباهات اودر زمینه فلسفه وبخصوص در مورد دیالکتیک ارتباط نزدیک داشت. همچنان استالین دریافت که تضاد بین پرولتاریا وبورژوازی هنوز نیروی محرکه جامعه سوسیالیستی بوده وبرخورد صحیح به تضاد بین نیروهای مؤلده وروابط تولیدی تحت سوسیالیزم است. واثرات این سیاست اشتباه آمیز اودر داخل شوروی وسطح بین المللی محسوس بود. ومواردی از سرکوب وشدت عمل در برابر مخالفین سیاسی صورت گرفت که آنهم ریشه در همان دیدگاه اشتباه آمیز اوداشت که مورد انتقاد جدی ماست. با آنهم اوبیچیت یک کمونیست انقلابی ودوست خلقهادر کنارهبران بزرگ پرولتاریا وخلقهای جهان مقام خود را حفظ کرده است. ازینکه امپریالیستها ومرتجعین در مورد اشتباهات اوبطور مبالغه آمیز تبلیغات میکنند، ناشی از خصومت ورزی آنها باندیشه رهائیبخش انقلابی کمونیزم است. وهدف دارند تا اذهان کارگران وزحمتکشان جهان رانست برهبران خلقهامغشوش نمایند.

آیا امپریالیزم وارتنجاع بین المللی بعد از فروپاشی نظام سوسیال امپریالیستی یعنی سرمایه داری انحصاری دولتی در شوروی وسایر کشورهای اروپای شرقی وبرملاشدن هرچه بیشتر عمق ووسعت فقر و بیچارگی و بیحقوقی کارگران وزحمتکشان خلقهای ملیتهای مختلف تحت ستم نظام سرمایه داری دولتی در شوروی دیوانه واردست به تبلیغات گمراه کننده نزدند؟ وهمان کمونیزم دروغین بلوک سوسیال امپریالیستی رادرنزد کارگران وزحمتکشان جهان بنام "کمونیزم" تبلیغ نمودند؟ وبیستم واستبداد حاکم بر خلق چین راز جانب دارودسته های رویزیونیست "سه جهانی" بنام کمونیزم ونظام کمونیستی تبلیغ نکرده ونمیکنند؟ مسلماً که امپریالیزم وارتنجاع جهانی همانطور که از ابتدای ظهور اندیشه کمونیزم علمی ونفوذ آن در بین کارگران وزحمتکشان جهان وبیروزی انقلابات پرولتری وشکست امپریالیسم وارتنجاع در چندین کشور جهان (که خود ثبوت بی چون وچرای حقانیت علمی وانقلابی این اندیشه نجاتبخش خلقهاست) ازهیچ نوع توطئه وخصومت علیه آن صرفه نکرده اند؛ در شرایط موجوده ودر آینده نیز با تمام قوا به همکاری جیره خواران شان علیه این اندیشه انسانی ورهائیبخش ادامه خواهند داد.

همچنان در مورد دیگر برخلاف درک وفهم و برداشت شما از ماهیت وانگیزه های شورش ومقاومت همگانی مردم افغانستان علیه رژیم "حزب دموکراتیک خلق" که "ضدیت این حزب را بادین ومذهب میدانید که

باعث جریحه دارشدن روح و احساسات دینی مردم گردید "نیز نادرست است: زیرا رژیم کدوتاران رویزیونیست در واقعیت با دین اسلام و یاهردین دیگری ضدیت نداشته و ندارند. و از آنجائیکه رویزیونیست‌ها بر میتافزیک تکیه دارند باسانی میتوانند با مذهب و نیروهای مذهبی کناریابیندواین امر به سرشت و ماهیت ایدئولوژیکی آنها همساز می‌دارد. و از آغاز دولت داری شان هیچ عملی را علیه مذهب انجام ندادند، همه قوانین، جزائی، حقوقی و قضائی در دولت کمافی السابق مرعی الاجرابود، دین در امور تعلیم رسوخ داشت، موسسات مذهبی فعال بودند، هیچگاه دین از دولت جدا نگردید یعنی آن دولت لائیک نبود. ترکی در مسجد ارگ در حال ادای نماز عیدنمایش داده میشد، ببرک اولین بیانیه مزدوری اش را از رادیو تاجکستان با بسم الله آغاز نمود، در زمان ریاست ببرک و نجیب آنقدر مسجد و تکیه خانه جدید ساخته شد و یارنگ و روغن و یافرشهای رنگارنگ مزین گردید که در طول (۵۰) سال سلطنت خاندان نادرخان "حامی دین اسلام" انجام نه شده بود. نجیب در بیانیه هایش با آیات و حدیث استدلال مینمود، ملاهای مساجد صاحب معاشات بلندی شدند، حزب اسلامی تشکیل دادند، وزارت شئون اسلامی ایجاد کردند؛ درین عرصه متخصصین از روسیه آمد و امورات اسلامی را برای رژیم مزدور سازمان داد. شما شاهد بودید که چگونه پرچمیها "خلقیهها" و ستمیهای بقول شما مارکسیست روابط نهان و آشکار با شورای نظار از جمله احمدشاه مسعود برقرار کرده بودند؛ و با قرارداد جبل السراج دسته های جانی ملیشه های دوستم و نادری باوی اتحاد نمودند که در طی ۸ سال ادامه دارد، جناح های از "خلقیهها" و پرچمیها با حزب وحدت اتحاد نمودند و جناح های از خلقیهها و پرچمیها و ملیشه های دوستم با حزب اسلامی گلب الدین، سیاف و سایرین ائتلاف نمودند و در "شورای عالی هماهنگی برای انقلاب اسلامی افغانستان" علیه جناحهای ربانی مسعود و سیاف اقدام به کودتای ناکامی کردند. جناح تنی بعد از شکست کودتای که به همکاری حزب اسلامی گلب الدین علیه نجیب براه انداختند به خدمت دولت پاکستان قرار گرفت و در زمان تنظیم گروه طالبان جناح نظامی طالبان را تشکیل میدادند و تا آخر هم بارزیم طالبان متحد بودند. اکنون هم در چوکات ائتلاف شمال بخش وسیعی را از مقامات عالی (در بخشهای ملکی و نظامی) دولت موقت دست نشانده امریکا بقول شما "کمونیستهای" پرچمی و "خلقیه" عهده دارانند که بقول شما بادیین مبین اسلام "ضدیت" داشتند. و از نظر تعداد چه در مقامهای عالی و در مراتب پائینتر هزاران پرچمی، خلقیه و ستمی در دولت کنونی شرکت دارند. آیا در تمام این دوران شما میتوانید ضدیت آنها را بادیین مذهب و یاباعلم برداران دین و مذهب مشخص کنید که هرگز نه! بلکه دکتاتوری فاشیستی، اعمال ستم همه جانبه، ایجاد فضای ترور و اختناق، تعقیب، زندان و شکنجه، اعدامهای گسترده، زنده بگور کردن مردم که در سرشت و ایدئولوژی بورژوازی فاشیستی آنها مایه داشت. و سلب هرگونه آزادی، تجاوز بر حریم زندگی خصوصی مردم موجبات اصلی

شورشها و قیامهای سراسری را در کشور فراهم نمود. که بعداً با تجاوز نظامی شوروی هرچه بیشتر این قیامها و مقاومت همه جانبه اوج گرفت و یک جنبش خودروی ملی ضد استبداد رژیم مزدور و ضد تجاوزگران روسی شکل گرفته و گسترش یافت. شمادین جاباچین ارزیابی تاریخی گذشته طولانی مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم مارا که علیه هرستمگرو تجاوزگری بیامیخواستند و به مقاومت تاپای جان ادامه میدادند فراموش نکنید؛ و در تمام این ادوار مبارزات مردم ماماهیت استقلال طلبانه و آزادیخواهانه داشته است.

مزدوران کرملین هر روشنفکر آزادیخواه و میهن دوست را بنام هوادار "شعله ای ها" و هر نمازخوان آزادیخواه را هوادار و پیامرابط به تنظیمهای ارتجاعی اسلامی شان بنام "عامل سیا" دستگیر شکنجه و اعدام و یابه زندانهای طولانی محکوم کرده اند.

نویسنده ادامه میدهد: "جنبش مردم افغانستان در برابر تجاوز روس به پیروزی رسید و شوروی مجبور شد از افغانستان عقب نشینی کند ولی خواسته ها و آرمانهای اساسی مردم برآورده نه شده امروز آنها فرسخها فاصله داریم. کشور در یک بحران سیاسی همه جانبه قرار دارد و علل و عوامل متعدد زمینه ساز چنین حالت بود".

نویسنده از افشای علل و عوامل نابودی دست آوردهای مبارزات مسلحانه و مقاومتیهای همه جانبه مردم ماعلیه رژیم مزدور و تجاوزین شوروی آگاهانه و جانبدارانه خودداری میکند؛ چون او پاپ و اربه "صلح" و آشتی بین گروه های فعالیت دارد که افشای جنایات آنها خللی در امر پیشبرد این پروسه شاید وارد نماید و بیفضای صلح و آشتی بین گروه های مورد نظر نویسنده که نتیجه آن دولتی با پایه های وسیع بوده و هست صدمه زند. در حالیکه عادی ترین فرد افغان و آزادیخواهان جهان در طی یک ربع قرن با بعد جنایات احزاب و تنظیمهای اسلامی علیه مردم افغانستان چه در دوران جنگ مقاومت مردم ما و چه در دوران دولت اسلامی جهادیان در دهات و شهرها و هم خیانت به دست آوردها و قربانیهای آنها در طی این مدت و خیانت با مر استقلال و آزادی و میزان و وطنفروشی آنها به تفصیل آگاهی دارند. چنانکه جنایات و وطنفروشیهای باندهای "خلقی" و پرچمی فراموش خاطر آنها نمیگردد.

ولی آنچه قدر مسلم است که جنگ مقاومت مردم افغانستان تحت رهبری تحمیلی احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی به کمک امریکا، دولتهای اروپای غربی، دولت ارتجاعی چین، دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران، سعودی و سایر دولتها و نهادهای ارتجاعی به شکست کشانده شد. از همان ابتدای آغاز مقاومت مسلحانه خود جوش مردم ما امریکا در رأس قدرتهای امپریالیستی غربی و دولتهای ارتجاعی از یکطرف برای ضربه زدن به حریف ابر قدرت شوروی و از جانب دیگر برای جلوگیری از تقویت نیروهای

انقلابی، ملی و آزادیخواه در جنگ مقاومت و محروم کردن مقاومت‌های دلیرانه مردم ما از رهبری ملی و انقلابی (ضدامپریالیستی و ضد ارتجاعی) بود. اگر هزاران روشنفکر انقلابی مردمی و آزادیخواه و مترقی بدست دژخیمان "حزب دموکراتیک خلق" و سوسیال فاشیست‌های روسی بقتل رسیدند و یا وحشیانه شکنجه شدند. اما هزاران تن آنها در جبهات جنگ خائنه بوسیله عمال همین تنظیم‌های اسلامی بقتل رسیدند و یا در بیرون از مرزها ترور شدند. و یادچندین مورد در مناطق مختلف کشور همین روشنفکران مردمی با عملیات مشترک فرماندهان‌های تنظیم‌ها با خادیس‌ها و قوای رژیم مزدور و قوای روسی از پروان (پنجشیر) و کاپیساتا هرات و از مناطق شمال کشور تا نواحی شرقی و مرکزی کشور مورد حملات قاتلانه قرار گرفته و کشته شدند.

در شماره اول صفحه چهارم نهضت تحت عنوان مصاحبه کمیسیون فرهنگی نهضت ملی.. یاد و کتور جلیل شمس رئیس نهضت ملی می‌خوانیم که اوصحبت از شناسائی "ن م ا" در سطح بین المللی دارد که میگوید: سازمان ملل متحد، حکومت امریکا، آلمان، انگلستان، سوئیس، مصر، ایران و پاکستان در جریان تأسیس و فعالیتهای نهضت ملی افغانستان قرار گرفته اند و تاحدی هم نظر مثبت آنها به ن م جلب شده است. اگرچه اهداف و خط مشی های "ن م ا" در برنامه اش مشخص است که از یکطرف بیانگر عقاید ایدئولوژیک سیاسی مؤسسون آن بوده و از جانب دیگر مواضع آنرا مشخص مینماید که این گروه در جامعه بنفع کدام طبقات اجتماعی فعالیت دارد. و صحه گذاشتن قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی روی برنامه و فعالیتهای آن موقف آنرا در برابر امپریالیزم و ارتجاع بین المللی هرچه بیشتر آشکار میسازد. که در نتیجه این گروه در کنار سایر گروه های در قدرت در جهت تأمین منافع ملک کمپرادورها و امپریالیزم فعالیت مینماید. در جای دیگر آقای شمس محاسباتی روی ماشین نظامی ای دارد که در زمان تأسیس دولت اسلامی از رژیم مزدور "حزب دموکراتیک خلق" و تنظیم‌های ارتجاعی مزدوران امپریالیست‌های غربی باین رژیم به میراث رسید. که بقول شان اگر دست نخورده باقی میماند یعنی در زمان جنگ‌های بین تنظیم‌ها بوسیله آنها غارت نمیگردید؛ میشد که دولت اسلامی از لحاظ نظامی يك دولت قدرتمند باقی میماند. و این دولت از نظر نیرومندی نظامی در منطقه برای چندین سال میتوانست "آوانس" دهد. و یقیناً که دولت مورد نظرشان، نه دولتی که بر اراده مردم افغانستان بود؛ بلکه همان دولت تنوکراتیک ملک کمپرادوری ارتجاعی وابسته امپریالیزم بود که از آن ماشین جنگی عظیم برای سرکوب زحمتکشان افغانستان استفاده میگردید. آقای شمس مینویسد: "با در نظر داشت (۷۰۰ تا ۸۰۰) هزار تن مردان مسلح و آزموده شده در جنگ‌های رویارویی و چریکی و یک نیروی هوایی از نگاه کفایت عملیاتی کم نظیر در منطقه که از استعمارگران شوروی باقی مانده بود؛ در صورت وجود یک حکومت مستقل ملی در افغانستان میتوانست منبع عدم استقرار بسیاری از کشورهای منطقه و جهان باشد". این محاسبات و فرضیات به کشورهای

اطراف افغانستان هوشدارکشورگشائی میدهد. ونیزاین مطلب را باید اضافه نمائیم که آن (۷۰۰ ویا ۸۰۰) هزارتن مردان مسلح و آزموده که اکثریت آنها تا قبل ازتشکیل دولت اسلامی توده های محروم کشوربودند که در طی ۱۴ سال مقاومت خونین دوملیون قربانی دادند، دوملیون معلول، صد هاهزاریتیم و بیوه زن با ازدست دادن هست و نیست ملیونها موطن دیگرما؛ بازهم همین تنظیمهای ارتجاعی اسلامی مزدورخونهای آنها را درمسیرتبانی وسازش دوبار قدرت امریکا وشوروی وتأمین منافع آنها ودولتهای منطقه به معامله گذاشتند و کشور ما را مزدوروار تحت سلطه امپریالیزم وزیرقیمومیت دولتهای ارتجاعی پاکستان وایران قراردادند. از آنجائیکه توده های مردم کشور ما جنایات وخیالتهای آنها را علیه جنبش مقاومت ومنافع ملی شان دیدند بعد از شکست وخروج قوای نظامی شوروی وشکست رژیم مزدور شوروی این تنظیمها را ترک کردند. و آنچه در زمان تشکیل دولت اسلامی در اطراف تنظیمها بود دسته ها و گروه های جانی وفادار بخود آنها بود که با اساس کششهای منافع شخصی وگروهی شان بحیث ارتش این تنظیمها موقعیت ووظیفه داشتند: باضافه ملیشه های جانی مزدور روس، صاحب منصبان پرچمی وخلق و نیروهای خادیسست که در دولت اسلامی دریک اتحاد وائتلاف قرارداداشتند. تنظیمهای جهادی بابرادران پرچمی، "خلق و ملیشه ای شان درپروسه تبانی دوبار قدرت امریکا وشوروی برای تأمین منافع امپریالیزم ودولتهای ارتجاعی حامی آنها در منطقه وخارج آن بر سرهم کوبیدند. وتنهادر شهر کابل در طی چهار ماه در حدود (۵۰) هزار مردم بیگناه را بقتل رساندند، ده هاهزار معیوب، صد هاهزار را آواره کردند، جنایات وبربریتهای غیرقابل وصفی را علیه مردم اعمال کردند وشهر کابل را مبدل به ویرانه نمودند. همان "رهبرانی" که آقای شمس نسبت به نیات آنها اشاره دارد که در صورت دسترسی به قدرت کامل وحفظ همان ارتش وسازوبرگ نظامی در نهایت میتوانست نقش دستیار کدام قدرت امپریالیستی را در منطقه بازی نماید؛ که بازهم برای مردم ما ومنطقه فاجعه بار بود. ولی اوضاع بگونه دیگری تحول نمود و نیروهای دولت اسلامی در ماموریت شان به تشکیل دولت متمرکز و نیرومند نا کام ماندند تا که از طرف امریکاناکار آمدت تشخیص داده شدند و آنها را با گروه طالبان تعویض نمود. البته همانطور که از اهداف ومواضع آقای شمس پیداست "دولت مستقل وملی" او هم چیزی بیش از یک دولت ملاک کمپرادوری وابسته امپریالیزم نبوده و نیست. منتهی متمرکز، یکپارچه و نیرومند؛ که میتوانست همان سازوبرگ نظامی "مدرن" فراوان که از تجاوزگران شوروی وامریکا به گماشتگان شان مانده بود حفظ نموده و میتوانست در منطقه به بلند پروازیهای دست بزند؛ یعنی وسیله کشورگشائی وتوسعه طلبی در منطقه گردد. که بدون شك این حرکت میتوانست خواست آزمندان طبقات حاکمه ارتجاعی باشد. زیرا خلقهای افغانستان خواهان ادامه روابط دوستانه وهمزیستی نیک باتوده های خلق کشورهای همسایه وجهان بودند وهستند. زیرا توده های

خلق همه کشورهای دارای منافع مشترک در برابر طبقات حاکمه کشورهای شان و امپریالیسم جهانی میباشند. و حاضر نبودند و نخواهند بود بخاطر برآورده شدن منافع و آمال شوم طبقات حاکمه مواد سوخت آنها شوند. فقط این گونه رژیمها با در اختیار داشتن ماشین نظامی مجهز و نیرومند می توانند در منطقه نقش پاسدار منافع امپریالیسم را ایفا نمایند و یاد جهت پیاده کردن اهداف امپریالیسم وسیله توطئه های آن گردند. چنانکه رژیم صدام حسین در دهه هشتاد میلادی به کمک و حمایت قدرتهای امپریالیستی به ایران حمله نظامی نمود که در طی هشت سال جنگ ویرانگرین رژیم صدام و رژیم خمینی بیش از یک میلیون انسان طعمه آن جنگ ارتجاعی گردیده و منابع مادی خلقهای هر دو کشور ایران و عراق را صدام و خمینی به هدر دادند. و یائینکه صدام حسین در اوایل دهه نود میلادی بمنظور انحراف افکار خلق عراق از شرایطی که از استبداد و اختناق و اوضاع بد اقتصادی بر آنها توسط رژیم حزب بعث صدام وارد میگردد و احیاناً "باسیگنالهای از طرف قدرت و یا قدرتهای امپریالیستی (که اهداف شوم غارتگرانه و سلطه گرانه شان را در عقب همچو وقایع مدنظر داشته و دارند) بایک حمله نظامی برق آسا کشور همسایه اش کویت را با اشغال نظامی در آورد. همچنان آقای شمس در ادامه صحبت از "ظهور نیروهای مقاومت در مصر، الجزایر، عربستان سعودی و حتی اتحاد شوروی دارد که خود را افغان مسمی کرده بودند". البته بخشهای ازین نیروها در زمان جنگ مقاومت مردم ما علیه شوروی بوسیله امریکا و رژیم جنرال ضیا در پاکستان و کمکهای مالی عربستان سعودی به کمک سیا و آی اس آی علیه قوای حریف شوروی اش آنها را وارد جنگ نمودند و تعداد آنها کم هم نبود و از همین نیروها در نفوذ بکشورهای آسیای میانه تحت سلطه شوروی و جمهوریتهای "خود مختار" مسلمان نشین فدراسیون روسیه و تابو سنیا هیروز و گوئینا در حوزه بالکان استفاده کردند. اکثریت آنها در افغانستان تربیت نظامی دیدند؛ و بخشهای زیاد آنها در زمان امارت اسلامی طالبان در گروه اسامه و جهاد اسلامی مصر سازمان یافتند.

این نیروها هم ماهیت نیروهای مقاومت مردمی نبودند که در جهت دفاع و حراست از منافع توده های مردم آنکشورها علیه دولتهای ارتجاعی حاکم ضد مردمی به مقاومت ادامه میدادند. بلکه از نظرایدئولوژیک سیاسی اهداف و خط مشی های آنها مشخص بود که خواهان چه نوع رژیمی بودند و منافع کدام طبقات اجتماعی تأمین میگردد. که بدون شك در جهت تشکیل دولت فئودال کمپرادوری تنوکراتیک وابسته امپریالیسم مبارزه میکردند. و اینکه شیوه فعالیتهای نظامی آنها چقدر به مبارزات مترقی مردم آنکشورها صدمه میزد و میزند هنوز بحث دیگر است.

در شماره اول "نهضت" نویسنده (شکور محمودزاده) تحت عنوان "نقش نیروهای روشنفکری در آفرینش وحدت ملی دموکراسی و عدالت اجتماعی" بازنگری از جنبش "و خصوصیات اجتماعی و موقعیت نیروهای

سیاسی قبل از جاجعه ۷ ثور" اشاره دارد. نویسنده از تأثیرات سوء سرمایه داری مدرن و رشد محدود و ناموزون اقتصاد کشور و تسلط روزافزون بخش دولتی اقتصاد" نام میبرد. به سرمایه داری کشور اشاره دارد که اضافه تریه تجارت پرداخته که حلقه ارتباطی بازرجانی به بازر داخلی گردید".

نویسنده اولاً به معادل سازی مستمسک شده و بجای سرمایه داری امپریالیستی در عصر امپریالیزم که جایگاه تاریخی، مشخصات و خصایص ذاتی معین دارد از "سرمایه داری مدرن" نام میبرد و باین ترتیب ماهیت سیاسی و اقتصادی امپریالیزم و نقش استثماری و اسارت آوروستمرگانه آنرا در کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت سلطه از جمله افغانستان پوشیده نگه میدارد. همچنان "بازار جهانی" که همان بازار غارتگرانه امپریالیستی است که امروز امپریالیزم در کنار شعار کهنه "جهانی کردن سرمایه" تحت نام "تجارت آزاد" و "بازار آزاد" آنرا وسیله تبلیغاتی برای ایجاد توهم و اغوای عوام جهان قرارداد و هرچه بیشتر سلطه سرمایه را گسترانده و خلقهای کشورهای تحت سلطه را بیش از پیش غارت میکند.

در افغانستان بنا بر عوامل مختلف تاریخی از جمله تسلط شیوه تولید فئودالی و روابط و مناسبات تولیدی بر همین مبنای در عرصه های طولانی و سلطه استعماری طولانی انگلیس در طی هشتاد سال شرایط و زمینه رشد بورژوازی میسر نگردید. در دوران زمامداری عبد الرحمن خان و حبیب الله خان با سلب استقلال سیاسی محدودیتهای شدید استعماری نیز بر اقتصاد کشور از

جانب بریتانیا تحمیل گردید که حتی زمینه رشد و تکامل بورژوازی کمپرادور و انباشت سرمایه محدود ماند. بازارهای داخلی رونق چندانی نداشت و بازار خارجی هم بیشتر منحصربه بازار نواحی سرحدی مستعمرات تزاری بود و بازار هندوستان هم تحت سلطه تجار هندی قرارداد داشت که بیشتر از سرمایه های کمپرادوری داخلی نفوذ و رسوخ داشته و نفع میبردند. از اینرو نه انباشت سرمایه به پیمانانه لازم صورت گرفت و نه زمینه رشد صنایع و بورژوازی ملی میسر گردید. خلاصه آزادی تجارت و تولید وجود نداشت کشور در چنگال سلطه استعمار محصور مانده بود و کنترل کامل سیاسی و کنترل همه جانبه اقتصادی از جانب استعمارگران صورت میگرفت.

در زمان دولت امان الله خان تازه زمینه برای رشد بورژوازی ملی در کشور بوجود آمد، ولی ارتجاع فئودالی در برابر اصلاحات روبنائی شدیداً عکس العمل نشان میداد. با آنها طبقه بورژوازی شکل گرفت ولی هنوز زیربنای نیرومندی در جامعه نداشت و شیوه تولید منحن فئودالی زمینه های رشد و تکامل سریع را بر آن سد میکرد.

در افغانستان پروسه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی شدن با دوران سلطنت نادر خان در سال (۱۲۰۸) آغاز گردید. ورود و نفوذ سرمایه های امپریالیستی که موجب توسعه بازار کالا و گسترش بیشتر اقتصاد کالائی

ورونق بازاریابی شده و روند نیمه مستعمره و نیمه فئودالی شدن کشور تسریع گردید. امپریالیسم میکوشد درین کشورها تا ابتدا با ایجاد بازارهای پولی به تخریب تدریجی اقتصاد خودکفائی فئودالی پرداخته و زمینه را برای فروش کالاهای خود و صدور مواد خام ازین کشورها آماده سازد. ایجاد و توسعه رشته های تجارتي و ربائی از قبیل شرکتهای صادراتی و وارداتی (شرکتهای که نقش واسط بین سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های کمپرادوری و بروکراتیک را بازی نمایند)، بانکها و شرکتهای ترانسپورتي بمنظور تسهیل حمل و نقل و بهره برداری امپریالیستی میباشد. سرمایه های کمپرادوری به زائده سرمایه های امپریالیستی مبدل شده و نقش دلال را بین بازار داخلی و بازار امپریالیسم (سرمایه های امپریالیستی) بازی میکنند. با تخریب اقتصاد خودکفائی توسط اقتصاد کالائی و در نتیجه توسعه بازار فروش داخلی، صادرات مواد زراعتی، معدنی و تولیدات صنایع دستی و جلوگیری از رشد بورژوازی ملی و ایجاد صنایع اساسی و زیربنائی که برای تحکیم پایه های اقتصاد مستقل ملی حیاتی اند

. امپریالیسم سلطه اقتصادی و سیاسی اش را درین کشورها میگستراند، سررشته اقتصاد این کشورها را در دست گرفته و سیاستهای اقتصادی را بین کشورها دیکته میکند.

در افغانستان با ورود کالاهای تولیدات کشورهای امپریالیستی ده ها هزار دستگاه کوچک تولید خانگی را ازین برد. هر دهقان دستگاه کوچک ریسندگی و بافندگی در خانه داشت که با بافت تکه های مختلف تا حدودی ضروریات پوشاکی شان را تهیه میکردند. و یاهزاران پیشه ورومانو فکتورهای دستی که اکثرآ از ۲ تا ۵ نفر در آن مشغول کار بودند بیکار و ورشکست شدند.

هزاران نفر از صنعتگران با ورود اجناس و تولیدات کشورهای خارجی بیکار شدند. با ورود تراکتور در بخشهای زراعتی زمین داران بزرگ و متوسط صدها هزار دهقان بی زمین و کارگر فلاحتی ازدهات رانده شده و در شهرها سرازیر شدند و بیکار و روزمزدوری پرداخته و یاد را وایل دهه (۵۰) جهت یافتن کار به ایران و پاکستان مهاجرت کردند.

در همین شماره در صفحه دوم ستون اول چنین میخوانیم:

" از طرف دیگر عده زیادی از خرده مالکان سنتی بطور مثال دکانداران کوچک که در اثر سرازیر شدن کالاهای خارجی ضربه دیده بودند و یاهقانان خرده مالکی که در نزدیکی شهرها قطعه ای زمین کوچک خود را از دست داده بودند در چوکات دستگاه بروکراتیک صاحب کار شدند."

اما برخلاف تحلیل و برداشت نویسنده این خرده مالکان شهری و یا دهقانان خرده مالک که خلع مالکیت شدند به کارگران فلاحتی درده و یابکارگران روزمزد شهری تبدیل شدند؛ و بخشهای هم در فابریکات

مشغول کار شده و به پرولتاریا تبدیل شدند. وعده معدودی ازینها در دفاتر دولتی به سمت کارگر (پیاده) جذب شدند.

مارکس میگوید: "مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی؛ مالکیتی که شخصیت زحمتکش مستقل را با شرایط کارش پیوند میدهد، بوسیله مالکیت خصوصی سرمایه داری که بر پایه کار غیر، ظاهراً آزاد قرار گرفته است؛ بیرون رانده میشود" بلکه نه تنها ورود سرمایه های امپریالیستی هزاران دهقان و کارگر صاحب وسایل تولید سنتی را خلع مالکیت نمود بلکه هزاران سرمایه دار کوچک را نیز نابود نمود. بنا بودی صنعتگران کوچک، خرده تاجران، پیشه وران و دهقانان فقیر".

نویسنده (ش م) در همین صفحه "صحبت از قشرونوینی در جامعه دارد که در پیروسه اجتماعی تولید سهمی نداشت ... و بخصوص در بخش مکتب دیده آن آگاه و ناخود آگاه علاقه زیادی به توسعه دستگاه دولتی و دولتی کردن پیدا کرده بود؛ دولتیکه از عناصر کهنه پاک گردیده و کاملاً تحت کنترل آن باشد؛ تا اینکه بتواند آنرا بمنافع اکثریت مردم بی بضاعت بچرخاند".

نویسنده ادامه میدهد: "این قشر مدرن شهری کشور ما نمیتوان بدو گروه تقسیم کرد؛ یکی گروهی که جذب دستگاه دولتی گردیده و از مصونیت نسبی اجتماعی برخوردار بود. افراد این گروه با وجودیکه علت عقبماندگی کشور را لمس کرده و از آن رنج میبردند و طرفدار دموکراسی و عدالت اجتماعی بودند. اما اعتقادات سیاسی آنها بآن حدی نرسیده بود که بتوانند اساس یک عمل مستقل سیاسی قرار گیرند... بنابراین تعداد زیادی روشنفکران کوشش کردند تا با مدرنیزه کردن دستگاه دولتی وسیله برای اثر گذاشتن خویش بوجود آورده و زمینه را برای تکامل سیاسی جامعه مساعد سازند". نویسنده یکی از روشنفکرانی را که در سطوح فوق در مورد نیات و اهداف آنها تذکار داد؛ "محمد هاشم میوندوال را مشخص میکند که میخواست در چوکات دستگاه دولتی شاهی کاری بکند و در زمانی که بمقام صدارت بعد از شاه عالیترین مقام فرد کشور بود. بلاخره باین نتیجه رسید که در حوزه قدرت خالی از اندیشه، اثر کردن از طریق دستگاه دولتی شاهی محال میباشد. بنابراین برای اینکه فعالیت سیاسی اش اضافه تر منحصراً اعمال سیاسی ای نگردد که وی بآنها هم دردی کمتری داشت؛ از صدارت عظمی استعفا نموده و به نشر جریده اقدام نمود".

نویسنده بدون توجه به جامعه طبقاتی و ماهیت طبقاتی دولت (که در آن شرایط قدرت سیاسی در دست طبقات ملاک فنودال در رأس آن نظام سلطنت قرار داشت) چگونه ممکن است عده بقول نویسنده مکتب دیده بتوانند آن دولت را بمنافع اکثریت مردم بی بضاعت یعنی کارگران، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش جامعه بچرخانند. دولتی که سیادت طبقاتی طبقات ملاک کمپرادور را به پشتیبانی امپریالیزم در جامعه تأمین نموده و با در دست داشتن ماشین نظامی بر زحمتکشان کشور اعمال دکتاتوری مینمود و کوچکترین

اظهار مخالفتی با زندان و شکنجه و اعدام و تبعید و مصادره اموال پاسخ داده میشد. وگودال عظیمی منافع" اکثریت بی بضاعت" جامعه را از منافع طبقات حاکمه جدا میکرد و میکند. روشنفکری که تصور میکند از طریق همچون نظامی و یاد داخل همچون نظامی "با حذف" عناصر کهنه میتواند آن نظام را بنفع اکثریت توده های کشور بچرخاند هم خود را فریب میدهد و هم "مردم بی بضاعت" کشور را. و در عالیترین شکل آن این یک طرز تفکر بورژوازی و فرورمیستی است که در صورت دسترسی بآن ممکن است بتواند با حفظ منافع طبقات بالا به رفورم در دستگاه اداری دولتی و یار فورمهای محدود روبنایی آنها در جهت آرایش نظام حاکم دست یابد؛ باز هم خدمتگزار صادق طبقات ستمگرو استعمارگر جامعه خواهد بود.

گرچه لازم به توضیح زیاد نیست همه میوندوال را میشناسند که آنقدر از خدمتگذاری صادقانه بدربار شاهی از خود لیاقت و اهلیت نشان داد که مورد تقدیر بار قرار گرفته و به سرعت به مقامات عالیه ارتقا و تا عالیترین مقام "فرد دوم" مملکت عروج نمود. میوندوال از یک خانواده "کم بضاعت" بوده و بعد از تکمیل تحصیلات ثانوی در لیسه حبیبیه به وزارت مطبوعات داخل کار شده و در ساحه پشتکار و "ذکا" خود رتب دولتی را به سرعت طی نمود. درین وقت تلاش او تماماً به جلب توجه و اعتماد اولیای امور مصروف بود و به کمک استاد سلجوقی رئیس مطبوعات وقت مورد التفات سردار محمد نعیم قرار گرفت. بعداً به کمک سردار موصوف به وزارت خارجه راه یافت؛ و در جمله سایر وظایف به امریکا و پاکستان به سفارت رفت. او با خصوصیات محافظه کاری و تمایلات غربی اش با شتاب به صدارت عظمی رسید. او با گرایش بسوی امریکا نتوانست سیاست خارجی کشور را "بخط میانه" برگرداند. و در نتیجه حمایت خاندان شاهی و وکلای دست راستی را از دست داده و مجبور با استعفا شد (از کتاب افغانستان در پینج قرن اخیر). نویسنده فراموش میکند و یاد رک نمیکند که فردی افرادی (روشنفکر یا روشنفکرانی) بحیث یکی از ارکان عالی رتبه دولت عزت فریید میکند و با عبارتی در ماشین اعمال ستم و سرکوب (دولت) نقش مهم و تعیین کننده را عهده دار میگردد؛ بقول نویسنده بمقام "فردوم" مملکت موقعیت میابد. مسلماً و بدون هیچگونه تردیدی در دفاع از منافع طبقات ارتجاعی جامعه و امپریالیزم قرار میگیرد. و نمیتواند ادعای خدمت ب مردم و میهن داشته باشد. زیرا باین دولت در رأس طبقات ارتجاعی و توده های محروم و تحت ستم خلق تضاد آشتی ناپذیری وجود دارد و نمیتواند باین منافع دو طبقه متخاصم همسوئی وجود داشته باشد. این عناصر تمام هم شانرا حفظ قدرت دولتی و تأمین منافع طبقات حاکمه و امپریالیزم حامی آنها بخرج میدهند. دموکراسی خواهی و عدالت خواهی این عناصر هم از همین ماهیت طبقاتی است. همچنان نویسنده مفهوم مقوله دولت، ماهیت طبقاتی و نقش آنرا در سرکوب طبقات خلق تحت استعمار و ستم از یاد میبرد. در مورد میوندوال باین نتیجه میرسد که گویا او باین امر آگاهی می یابد که اثرش "در حوزه قدرت خالی از اندیشه" از طریق دستگاه دولتی

شاهی محال است.

ولی برعکس درک و فهم نویسنده میوندوال "روشنفکری" که افکارواندیشه اش، اهداف و خط مشی هایش مشخص بود و تا آن حدی که در حیطه توان فکری و جسمی او بود و اولاً در راه رسیدن بقدرت دولتی و خدمت درین دستگاه طبقاتی یعنی خدمت در تحکیم سلطه طبقات ارتجاعی و تأمین منافع این طبقات و منافع امپریالیزم؛ که این خود قرار گرفتن در جهت مخالف منافع طبقات زحمتکش مردم میباشد؛ که میوندوال هم چنین کرد.

با آنکه میوندوال از لحاظ تعلقات طبقاتی و قشری منسوب به طبقات پائین جامعه بود. ولی او "روشنفکر" خرده بورژوائی بود که در دفاع از منافع طبقات ارتجاعی جامعه و امپریالیزم مساعی بخرج داد. در عمل هم دیده شد که پاداش خدمات خالصانه اش را درین راه گرفت و به سرعت مورد توجه خاندان سلطنت قرار گرفته و بمقامات رفیعه دولتی تاموقعیت "شخص دوم مملکت" جاه و مقام یافت. تاریخ فعالیت‌های سیاسی میوندوال که منشأ دراندیشه وایدئولوژی او داشت کاملاً آفتابی است و نمیشود غیر از آن چیزی را با او چسپانند. ازینکه میوندوال در زمان ریاست جمهوری دائود درست یانادرست در "دسیسه کودتا" بر ضد رژیم او که مورد حمایت شدید دولت شوروی و حزب دستیار شوروی یعنی "حزب دموکراتیک خلق" (که نقش ستون پنجم را در داخل دولت جمهوری دائود بازی مینمود) بود؛ گرفتار، وحشیانه شکنجه و بقتل رسید بحث و تفسیر دیگری دارد که فعلاً از پرداخت بآن صرف نظر میکنیم.

همچنان نویسنده بیاد ندارد که جریده "مساوات" با صاحب امتیازی عبدالشکور رشاد و مدیریت محمد شریف ایوبی در زمان صدارت میوندوال انتشار می یافت و از جانب خود او تمویل میشد؛ و حیثیت ارگان حکومت او را داشت. یا بعبارتی ناشرانندیشه های میوندوال بود که عناصر اصلی و مرامی آنرا دین اسلام، شاه طلبی، ملیت خواهی و "دموکراسی" تشکیل میداد.

میوندوال که بعد از رسوائی ترجمه و نشر مضمونی از "مجله رامپارس" از امریکاراجع به کارکردهای دستگاه اطلاعاتی امریکا (سیا) در کشورهای "جهان سوم"؛ در جریده "مساوات" و از قلم انداختن بعضی مطالب آن حاکی از همکاری (سی آی ا) در مقامات بالائی دولتی افغانستان؛ و کوتاه آمدن او در جلسه سری استیضاح ولسی جرگه از تصرف مطلبی از مقاله مذکور؛ مقام اونیز در دولت متزلزل شده بود در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶ شمسی) حزبی را بنام حزب دموکراتیک مترقی اعلان نمود. و علاوه بر چهار رکن سابق الذکر مرامی اش کلمه "سوسیالیزم" نیز بعنوان یکی از نکات مرامی حزب مذکور اضافه گردید. میوندوال که تا آن زمان با کلمه "سوسیالیزم" در تمام معانی آن اظهار مخالفت میکرد خود را از هواخوان اعلان آن نمود (از تاریخ افغانستان در پنج قرن اخیر).

نویسنده درستون دوم صفحه دوم مینویسد: "بیکاری روزافزون مکتب دیدگان، تحصیل کردگان؛ چون دستگاه دولتی همه را جذب کرده نمیتوانست و از طرفی کاردرکارخانجات شخصی هم میسر نبود، فقر و بیکاری حاکم در جامعه هر روز واقعیت عقبماندگی کشور را آشکارتر ساخته و سبب مخالفت آشکار و روشن فکران زیادی با رژیم و کار و فعالیت سیاسی آنها در قید چارچوب قانون گردید؛ چون نظام حاکم قادر به تربیه این روشن فکران متناسب با منافع خود نبود، یعنی فرهنگ پویای که متناسب به خصوصیات عصر باشد باین روشن فکران داده نتوانست بنازندگی معنوی این قشر روز بروز بیشتر دچار بحران گردید".

نویسنده شرایط دهه چهل شمسی را مطرح بحث قرارداد و موقعیت روشن فکران را با شرایط عقبماندگی کشور، فقر و بیکاری انگشت میگذارد. اما از یک طرف شرایط دهه چهل را در کشور از نگاه اوجگیری جریانات سیاسی خاصاً جنبش دموکراتیک نوین و آغاز مرحله تبلیغ و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری یک قلم دیده و دانسته از نظر میاندازد. در حالیکه دهه چهل شمسی در تاریخ مبارزات مترقی و انقلابی کشور ما و اوج این جنبش و نفوذ و رسوخ توده ای آن خصوصاً در چندین ولایت بزرگ کشور مقام والای دارد. روشن فکرانی که در صف جریان دموکراتیک نوین درفش مبارزه را بر ضد دولت ارتجاعی حاکم و سلطه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بلند نگه داشتند مبارزات در خور قدری را به پیش بردند. برخلاف بودن قماش "روشن فکرانی" چون "خلقیها" و پرچمیها که به سپاشی در فضای سیاسی کشور مصروف بوده و به پخش افکار ارتجاعی رویزیونیستی میپرداختند. و در راه نفوذ بدستگاه دولتی با بخشی از طبقات حاکمه (دربار) به تفاهم رسیده و حمایت میشدند. و در جهت سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی فعالیت میکردند. و یا آنقماش از "روشن فکرانی" که تحت "نام سازمان جوانان مسلمان" در پخش اندیشه های ارتجاعی در جامعه پرداخته و علم دفاع از منافع طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور و امپریالیسم غرب را بلند کرده بودند. و آنها نیز حمایت و پشتیبانی جناحی از حکومت و دولت را با خود داشتند و در سرکوب جنبش انقلابی کشور بحیث غندضربه رژیم حملات قاتلانه را علیه روشن فکران جنبش دموکراتیک نوین خائنانانه انجام دادند.

در مورد اینکه نظام حاکم نتوانست روشن فکران را متناسب با "خصوصیات عصر" تربیت نماید انگشت میگذارد. البته برخلاف تصورات ساده انگارانه و غیر علمی نویسنده؛ طبقات ارتجاعی (دولت) این تجربه را دارند و بیاتلاش میکنند تا روشن فکران فرصت طلب و قدرت طلب را در جهت منافع شان جلب و جذب نمایند. و یاعده ازین روشن فکران خود تلاش میکنند تا برفوق اندیشه ها و آمال شان توجه مقامات دولتی را جلب و در خدمت رژیم قرار گیرند. حتی رژیم سعی میکرد تا عده از روشن فکران را با تطمیع جاه و مقام و شیوه های دیگر جذب و در خدمتش قرار دهد. اما عده هم بودند که رژیم با هیچ نوع تطمیعی نتوانست

آنها را جذب نماید. واستوارانه روی عقایدشان پافشاری نموده به مبارزهٔ شان علیه نظام حاکم وسلطه امپریالیسم ادامه دادند. این روشنفکران همیشه مورد تهدید، تعقیب، ارباب، زندان و شکنجه قرار میگرفتند. تاریخ مبارزات روشنفکران مبارز، مترقی و انقلابی در دوران مشروطه خواهی و استقلال طلبی، مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی دوره هفت و هشت شورادراخبرده بیستم شمسی و مبارزات دهه چهل جریان دموکراتیک نوین و تسلیم ناپذیری آنها به رژیم سلطنت نمونه بارزی از فداکاری و استقامت روی مبارزه میباشد که با دار و انواع شکنجه و زندان در راه مردم و آرمان انقلابی شان وفادار ماندند.

نویسنده تضادهای موجود در جامعه را از نظر دور میدارد که تطبیقات موجود است مبارزه طبقاتی ادامه دارد؛ گاهی در حال اوج و گاهی در حال فروکش؛ ولی طبقات حاکمه هرگز بطور قطع نمیتوانند جنبش توده هارا سرکوب نموده و خاموش نمایند. و یاهمه روشنفکران را طبق منافع شان تربیت نموده و به خدمت بگیرند. از جهتی هم نویسنده توقع دارد که نظام حاکم روشنفکران جامعه را با "فرهنگ پویای عصر" تربیت نماید؛ اگر منظور نویسنده همان فرهنگ بورژوازی باشد که در کنار فرهنگ فنودالی؛ بحیث فرهنگ طبقات حاکم در جامعه تسلط داشت و دارد؛ و در ابتدایه روشنفکران جامعه در مکتب و فاکولته و از طریق مطبوعات رژیم حاکم همین فرهنگ را فرامیگیرند. و نظامات حاکم ارتجاعی حتی الامکان میکوشند تا با اعمال سانسور از نفوذ ایده های مترقی و انقلابی جلوگیری نمایند. اما کسب فرهنگ واقعاً پویا و مترقی مردمی بوسیله رژیم امکان پذیر نیست. و رژیمهای ارتجاعی استبدادی سعی میکنند تا فکر و دانش را مسموم کنند و یاروشنفکران را در برابر مقرری دولتی و یا شرکت در منافع با رژیم حاضر به مصالحه سازند.

نویسنده ادامه میدهد: "فقدان وجود سیاسی بورژوازی و طبقه کارگر باعث آن گردید تا این تحصیل کردگان من حیث یگانه علمبرداران مبارزه برای آزادی و دموکراسی بر اساس خط مشی های مختلف دست بفعالیت سیاسی بزنند... با وجودیکه بخشهای ازین روشنفکران موقتاً با استفاده از اوضاع مساعد قادر به بیان و سازماندهی نارضائتیهای مکتب رفتگان و قسمتی از اقشار شهری گردیدند؛ ولی در اثربیت تجربگی و خط مشی های خام و یا عاریتی خویش قادر نگردیدند بخش بی بضاعت شهروده را در سازمانهای مخصوص شان سازماندهی کنند".

نویسنده سعی میکند تا با ذکر عبارت "نارضائتیهای مکتب رفتگان و اقشار شهری" ماهیت مبارزات دموکراتیک نوین را در دهه چهل که نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی روشنفکران انقلابی و مترقی و توده های کشور ما و سرآغاز دوران رسوخ اندیشه های انقلابی پرولتری در کشور ما بود؛ تا سطح خواست و یا ابراز نارضائتی تحصیل کرده ها و اقشار شهری پائین آورد. در حالیکه آن جنبش وسیع

ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی که دستگاه حاکم ارتجاعی و سلطه امپریالیزم را هدف مبارزه قرار داده بود و تأثیرات مثبت چشمگیری را در عرصه زمانی محدود در جامعه بجا گذاشت؛ و رژیم سلطنت و امپریالیزم را پیریشان ساخت؛ تا که بطور همه جانبه اقدام به سرکوب و حشیانه و قاتلانۀ آن نمود محدود به خواستهای قشری و یانارضائیتی تحصیل کرده های واقشار شهری نمیشد؛ بلکه آن جنبش وسیع مردمی نمایندگی از خواستهای توده های ملیونی کشور از جمله کارگران، دهقانان فقیر، روشنفکران مردمی و سایر اقشار زحمتکش جامعه داشت؛ و شعار سرنگونی دولت ملاک کمپرادور و سلطه امپریالیزم را بلند کرد و طیفهای وسیعی از توده ها از آن حمایت کردند. اما ازینکه آن جنبش وسیع مردمی از پختگی رهبری سیاسی و سازماندهی لازم انقلابی برخوردار نبود امری علیحده است. و با وجود سرکوب قهری جنبش وزندانی کردن رهبران آن؛ عامل مهم در فروپاشی آن رسوخ انحرافات ایدئولوژیک سیاسی سازمان جوانان مترقی بود که عاجز از رهبری جنبش گردیده و موجب فروکش آن شد.

ولی ازینکه نویسندگان صحبت از خط مشی های عاریتی در آن شرایط در جنبش دارد؛ به ابهام گویی متوسل شده و همه را بیک شلاق میکوبد. و از آنجائیکه به تحلیل جریانات مختلف سیاسی دهه چهل نپرداخته و ماهیت فکری و خط مشی های هر یک از جریانات را مشخص نمیسازد خود، قصد تخطئه حقایق را دارد. زیرا خلاصه کردن جریانات مختلف سیاسی دهه چهل که هر کدام از دید طبقاتی و اهداف و خط مشی های مشخص فعالیت مینمودند؛ و بیا همه جنبش را به خواستهای "تحصیل کرده های ناراضی" خلاصه میکند غیر علمی و غیر واقعی است و خود ابهام برانگیز است که نویسندگان باهدف خاصی آنرا دنبال کرده است. ولی تا جائیکه به نفوذ رسوخ اندیشه های دموکراتیک نوین و پرولتری در آن شرایط مربوط میشود؛ استنباط خط مشیهای عاریتی از آن کاملاً غیر واقع بینانه و یک صحبت واهی است؛ زیرا علم مبارزه طبقاتی و خط مشی های مبارزاتی ملهم از آن نمیتواند عاریتی باشد؛ زیرا در جامعه طبقاتی انواع ستم بر توده های خلق اعمال میشود، توده ها به شدت مورد استثمار قرار میگیرند، و یگانۀ ایدئولوژی رهبری کننده مبارزات توده های خلق همان علم مبارزه طبقاتی (م ل ا) بوده و هست که بوسیله روشنفکران واقعاً انقلابی مردمی بآنها رسانده میشود و مادیت می یابد. و این یگانۀ اندیشه رهائی بخش زحمتکشانشان است که مبارزات آنها تحت رهبری حزب انقلابی آنها امکان پیروزی می یابد.

همانطور که نویسندگان در مورد گروه های مختلف روشنفکران و جریانات مختلف سیاسی در دهه چهل منهدم به ابهام گویی میشود و بدون توجه به ماهیت طبقاتی مبارزات روشنفکران در آن دهه خط فاصل بین روشنفکران انقلابی، دموکرات و مترقی مردمی و "روشنفکران" ارتجاعی و ضد مردمی نمیکشد؛ در مورد بورژوازی هم بهمین شیوه متوسل میشود. صحبت از فقدان وجود سیاسی بورژوازی دارد ولی

مشخص نمیسازد که کدام بخش بورژوازی حضور سیاسی ندارد؛ درحالی که طبقه بورژوازی کمپرادور و بروکرات درهماغوشی بافئودالیزم به کمک و حمایت امپریالیزم درحاکمیت قرارداد داشت که مثل آن در آن شرایط سلطنت خاندان نادرخان بود. طبقه بورژوازی کمپرادور و بروکرات در صحنه سیاسی و اقتصادی کشور نقش عمده داشت؛ بورژوازی کمپرادور بوسیله شرکت‌های تجاری و بانک‌ها در بخش تجارت داخلی و خارجی نقش دلال را بین سرمایه‌های امپریالیستی و بازار امپریالیزم و بازار داخلی بعهده داشته و توده‌های خلق را به شدت استثمار می‌نمود؛ و از طریق دستگاه طبقاتی آنها (دولت) بر توده‌ها اعمال ستم می‌کرد. بلی بورژوازی ملی (متوسط) کشور به آنحدی ارزش و تکامل نرسیده بود (که قبلاً به علل آن پرداختیم) که بتواند سازمان مستقل سیاسی اش را ایجاد نماید. البته در آن شرایط بودن روشنفکرانی که تا حدودی سازمان یافته نمایندگی از افکار بورژوازی ملی در جامعه مینمودند.

طبقه کارگر هم خود بخود سیاسی نمیشود و اندیشه طبقاتی آن بحیث یک علم مدون باید بوسیله روشنفکران انقلابی بآن رسانیده شود. در آن وقت بیش از نیم میلیون کارگر در فابریکات مختلف صنعتی نساجی، پشمینه بافی، کانسرومیوه، حجاری و نجاری، کارخانجات جنگلک، فابریکات سمنت، تأسیسات صنایع پل چرخی، فابریکات قند و شکر، فابریکه کود و برق، صنایع نفت و گاز، سیلو، تیل کشی، بوت دوزی، معادن ذغال سنگ و چندین تأسیسات صنعتی دیگر مشغول کار بودند؛ بعلاوه صدها هزار کارگر روز مزد و فلاحتی و میلیونها دهقان بی زمین و کم زمین و اقشار مختلف دیگر زحمتکششان در کشور وجود داشتند. در آن زمان با توسعه روز افزون جنبش ملی دموکراتیک کشور (جنبش دموکراتیک نوین) آغاز دوران نفوذ اندیشه‌های دموکراتیک نوین و پرولتری به کارگران و سایر زحمتکششان کشور بود. و در شرایط کشور مابدون شک این وظیفه و رسالت تاریخی روشنفکران انقلابی مردمی بود و هست که علم مبارزه انقلابی را باحتزاز در آورده و اندیشه‌های انقلابی پرولتری را در بین کارگران و توده‌های زحمتکش ببرند. کارگران خود بخود سیاسی نمیشوند؛ مبارزات کارگران بطور خود بخودی همان مبارزه تردینونیستی است. در آنوقت کارگران زیادی به جنبش دموکراتیک نوین جذب شدند و به تظاهرات سیاسی شرکت می‌کردند، اعتصابات سیاسی براه می‌انداختند و حتی در سرکوب جنبش دموکراتیک نوین در سال (۱۳۴۷) تعداد زیادی از کارگران شرکت کننده در تظاهرات سیاسی زندانی شدند.

نویسنده در صفحه دوم ستون سوم مینویسد: "جهاد مقدس مردم آزادی دوست ماتحت رهبری روحانیون، متنفذین محلی و حتی جنایتکاران قرار می‌گیرد". اما متأسفانه رهبران مقاومت آنطور که خواست و آرزوی مردم بود از آنجهت مبارزه علیه دشمن مشترک و آبادی آینده کشور استفاده نکردند.... رهبران روشنفکران زیادی را از جبهات دور و یاباعث جلوگیری از آمدن آنها گردیدند: در مورد آغاز شورشها و مقاومت‌های مسلحانه

مردم افغانستان علیه استبداد، وحشیگری و فاشیسم رژیم "حزب دموکراتیک خلق" باید گفت که: این جنگ اکثرابگونه خودجوش آغازیافت؛ که درابتداهبری بعضی روحانیون و متنفذین محلی راداشت؛ بآنکه عده از عناصر لومپن و جنایتکار نیز در آن شرکت داشتند؛ مگر هنوز در موقعیت رهبری گروه های مقاومت قرار نداشتند. ولی زمانی این عناصر بحیث هسته های مرکزی بسیاری از جبهات جنگ متشکل شدند که تنظیمهای اسلامی با پول و سلاح و مهمات امریکا، دولتهای غربی، دولت چین، عربستان سعودی و کمکهای سیاسی و لوژستیک دولت پاکستان و ایران؛ تنظیم و درجهت تحمیل رهبری شان بر جنگ مقاومت مردم داخل کشور شدند. همین تنظیمهای ارتجاعی اسلامی بنا بر ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و اهداف استراتژیک شان که بدون شك بروفق منافع و استراتژی امپریالیستهای غربی در رأس آنها امریکا و دولتهای منطقه و خارج منطقه بود؛ سعی کردند تا رهبری دسته های گریلانی محلی را با امکانات تسلیحاتی و پولی بدست گیرند. و همین دسته های لومپن و جانی رادراکثر جبهات جنگ بر مردم حاکم ساختند. از آنجائیکه این تنظیمها به جنگ مقاومت مردم افغانستان نه از دید استراتژی این جنگ درجهت طرد تجاوز شوروی و سرنگونی رژیم مزدوران و حصول استقلال و آزادی کشور و ایجاد رژیم مبتنی بر حاکمیت مردم و تأمین عدالت اجتماعی و آبادی و ترقی کشور مینگریستند؛ بلکه از دید منافع خودشان که تأمین منافع طبقات ارتجاعی ملک کمپرادور و امپریالیزم و رسیدن بقدرت دولتی با تاکابا امپریالیزم و دولتهای حامی آنها و تأمین اهداف آنها در منطقه بود، نظر داشتند.

این دسته های لومپن و جانی که تادندان مسلح شده بودند و هر روز تعداد بیشتری از هم قماشان رادرحلقه های شان جای میدادند؛ و حمایت رهبران جهادی را با خود داشتند؛ با حمایت دولتهای پاکستان و ایران و امریکا و دولتهای امپریالیستی غربی. بنا بر تفکر و خصلت

قشری شان به جنگ میدیدند؛ و از همین دیدگاه با مردم دهات و اطراف شهرهای تحت کنترل آنها که باتمام نیرو و امکانات شان از مقاومت حمایت، دفاع و کمک میکردند. و در حقیقت با تأمین عقب جبهه آن جنگ وسیع و طولانی رابدوش میکشیدند. برخلاف این قوماندانها و سردستکهای گروههای جهاد مردم شنیعترین جنایات را از قتل، تجاوز به ناموس، غارت اموال، تصاحب بزور تفنگ دختران جوان، جریمه های سنگین نقدی، لت و کوب و توهین و تحقیر و انواع اجحافات رادرمناطق تحت کنترل شان علیه مردم اعمال کردند. و باتمام شکایات بازهم مورد حمایت همین رهبران تنظیمها قرار داشتند. که تا امروز قرار دارند و ارتش آنها را تشکیل میدهند. رهبری این جنایتکاران عمداً و آگاهانه بوسیله تنظیمها در جنگ تأمین گردید تا بتوانند اهداف جنایتکارانه و سخیف و ضد انسانی شان را بوسیله آنها علیه نیروهای مترقی و انقلابی در جنگ مقاومت بر آورده سازند. و صدها روشنفکر انقلابی و آزادیخواه رادرجبهات جنگ بقتل

رساندند. البته نباید ناگفته ماند که قوماندانهای تحصیل کرده و فاکولته خوان "اخوان" و سایر تنظیمهای ارتجاعی اسلامی وحشیانه ترین جنایات را بکمک نیروهای خادوارتش شوروی بر ضد نیروهای انقلابی و آزادیخواه مرتکب شدند. و نویسنده این همه کشتار و جنایات صریحاً راعلیه نسل روشنفکران مردمی در جبهات و مناطق تحت کنترل شان و ترور آنها در کشورهای همسایه خصوصاً پاکستان به "دور کردن و جلوگیری روشنفکران در جبهات جنگ" خلاصه و توجیه میکند.

همچنان تعداد زیادی از همین قوماندانها بعد از سالهای (۱۹۸۶) که رهبران کرملین به تاکتیک جدیدی در جنگ علیه مردم افغانستان متوسل شدند؛ و از طریق آن عده فئودالها، خوانین و متنفذین محلی خائن تسلیم شده به دولت مزدور و قوای شوروی و ملیشه های مزدور روس با استفاده از خصایص و بیشباتی این عناصر لومپین و جانی بادادن رشوه های کلان بآنها وارد معامله شدند. صدها گروه و جبهه ازین قماش به مشوره همین رهبران با دولت مزدور و قوای شوروی پروتوکولهای عدم تعرض متقابل امضا کردند و جنگ را در جبهات تحت کنترل شان علیه قوای شوروی و رژیم مزدور متوقف کردند. و برای فریب مردم و مجاهدینی که برای آزادی کشورشان میجنگیدند، گاهی دست به مانورهای نمایشی طوری میزدند که به قوای روسی صدمه نرسد. هراسان و وطنپرست و آزادیخواهی که در محلات و داخل جبهات با این روابط با اعتراض بر میخواست بنحوی بوسیله همین قوماندانهای پروتوکولی و یابوسیله خادیستهای داخل ارتباط با آنها بقتل میرسید. باتمام شکایاتیکه مردم بر رهبران جهادی نمودند؛ باز هم بنام مجاهد کبیر و غازی از طرف همین رهبران جهادی مسمی بودند. و عمل خائنه و وطنفروشی شان را به مصلحت جهاد توجیه کرده و آنرا عمل دستوری میخواندند. بیشترین پروتوکولها را با رژیم مزدور "خلقیهها" و پرچمیها و قوای شوروی جمعیت اسلامی، حزب اسلامی گلب الدین و حزب وحدت اسلامی امضا کرده اند. که همین روابط بعد از خروج قوای روسی و سقوط رژیم نجیب زمینه بود که قوماندانهای کلان (که حالا لقب "قهرمان ملی" رانصیب شده اند) و سایر رهبران جهادی که توانستند با جناح های از خلقیهها و پرچمیها با آسانی بوحدت برسند و دولت اسلامی را تشکیل دهند. البته این روابط بحیث عوامل تسهیل کننده اثر داشته اند و مسئله وحدت آنها با جناح های رژیم روسی روی اهداف و استراتژیهای آنها با روابط و پیمانهای عالیتری صورت گرفته است که تا امروز تحت سایه حمایت امریکا و متحدین آن ادامه دارد. همین رهبران که مقاومتها و قربانیهای بیدریغ مردم ما را به شکست کشانیده و آنرا در مسیر اهداف و منافع دوا بر قدرت امریکا و روسیه و دولت های پاکستان، ایران و سعودی قرار دادند؛ به سرنوشت سیاسی مردم افغانستان خیانت کردند. ولی نویسنده بایک اظهار تاسف؛ آنهم اینکه رهبران مقاومت" آنطور که خواست مردم بود از آن مبارزه استفاده نکردند" و یاصحبت از "بدکاری" رهبران که میتواند توجیهات گوناگون از آن کرد،

دارد؛ دیگرهیچگونه اشاره به جنایات و خبیاتهای آنها علیه مردم و میهن نمی نماید. آیا این موضع نسبت باین رهبران خائن و وطنفروش که در طی ۲۴ سال ماندهمپاله های خلقی و پرچمی شان بر خلق ماجنایت و خیانت کردند و میکنند؛ پرده انداختن و طفره رفتن از جنایات آنها نیست؟ وانکار صریح از یک واقعیت مسلم نمیباشد؟ این گونه برخورد چه نوع هدف و سیاستی را تداعی مینماید؟ که جواب این سوالات رابخوبی میتوان از برنامه "نهضت ملی" و فعالیتهای نظری و عملی آن تاکنون نتیجه گرفت.

نویسنده درستون اول صفحه هفتم مینگارد: "یگانه قشراجماعی که میتواند از نگاه تاریخی امر سازماندهی یک بدیل سیاسی رابعده بگیرد روشنفکران و روشنبینان کشور میباشد. طوریکه قبلاً هم تذکاریافت این بخش به پیشرفتهای تخنیکی و علمی قرن خویش آشنائی داشته، علت بدبختیها و عقبماندگیهای کشور را از هر گروه دیگر جامعه بیشتر حس و در برابر آن احساس تقصیر میکند. این قشریگانه نیروی است که بمقیاس ملی فکر کرده میتواند که ماشین دولتی امروزی چگونه باید کار کند". نویسنده درین پاراگراف به روشنفکران و نقش تاریخی آنها اشاره دارد؛ که مهارتهای علمی و تخنیکی دارند. لکن به ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و اهداف آنها اشاره ندارد. اوتنها به مهارتهای علمی و تخنیکی "روشنفکران" و میزان مهارت آنها در پیشبرد امر ماشین دولتی توجه دارد. که روشنفکر مورد نظرش یک تکنوکرات ماهر است که میتواند بحیث پرزّه از ماشین دولتی عمل نماید. بدون شك این همان روشنفکری است که میتواند پرزّه ماشین دولت فئودال کمپرادوری باشد که در جهت تأمین منافع طبقات ارتجاعی جامعه و امپریالیزم حرکت میکند. این گونه تعریف از روشنفکر و مشخص کردن نقش آن در جامعه؛ بدون معین کردن موضع طبقاتی آن که آیا روشنفکر در جامعه در جهت منافع کدام طبقات اجتماعی فعالیت میکند و عمل او بنفع کدام طبقات تمام میشود؛ بدون مرزبندی مشخص بین روشنفکرانی که در جهت منافع توده های مردم مبارزه میکنند و یا روشنفکرانی که در جهت منافع طبقات ارتجاعی فعالیت نموده و ماشین دولت ارتجاعی را بنفع طبقات ارتجاعی و امپریالیزم آرایش میدهند؛ یقیناً که این قماش روشنفکران در جهت مخالف منافع مردم و میهن حرکت میکنند. این شیوه برخورد به موضوع نقش تاریخی روشنفکران برای گمراه کردن توده های مردم صورت میگیرد. امروز بیش از هر زمانی با در نظر داشت تجارب یکربع قرن اخیر در کشور ما گروه های مختلف روشنفکران و نقش آنها در صحنه سیاسی کشور مشخص شده و مرزبندیهای خیلی روشن بوجود آمده است. مردم ما از روشنفکران "خلقی" پرچمی، ستمی و سایر گروه های روسی، روشنفکران گروه های مختلف احزاب و تنظیمهای اسلامی جهادی و طالبی را تجربه کرده اند. و همچنان چهره آن روشنفکرانی که روزی از مبارزات ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی و جنبش انقلابی کشور دفاع میکردند و امروز "مواضع گذشته شان را تعدیل" نموده و در جهت منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیزم فعالیت

دارند؛ وبارفیقان نیمه راه جنبش انقلابی کشور بوده و نسبت به مبارزه مردمی بی ایمان شده و درصاف دشمنان مردم و میهن قرار گرفته اند؛ افشاشده اند.

نویسنده درپاراگراف دوم همین صفحه باایما و اشاره روشنفکران موردنظرش رامورد "انتقاد" قرار میدهد؛ که بخاطرپاکیزه نگهداشتن آرمانهای سیاسی خویش درچوکات گروه های خودمحصورویابالتکاً باندیشه های ناب سیاسی خویش ویابخاطرفرارازتأثیرات ناگوارومایوس کننده دوران برستگتاری روحی پناه برده و ترک دنیا کرده اند. نویسنده گروه گرائی راتحت هرنام واندیشه که باشدعلامه وجدان پاک روشنفکری نمیداند.

نویسنده درآخربایک نتیجه گیری؛ موقعیت فعلی کشورراوخیم ارزیابی نموده و باظهارنظردرزمینه الترناتیف خودراپیشکش میکند؛ که میگوید: "امروزکه هستی کشورما بمثابه یک سرزمین تاریخی، فرهنگی درحال نابودی است و محتوی عمده درخواست مردم کشورراجان سلامت بردن یعنی صلح و آرامش درچوکات یک دولت قانونی تشکیل میدهد". نویسنده فراموش میکندکه خطرنابودی هستی کشوراز ۲۴ سال قبل باکدوتای سیاه ثورسال ۵۷ برمیگرددکه به تعقیب آن تجاوزنظامی شوروی و مداخلات و تجاوزات امپریالیستهای غربی برهبری امریکا وپاکستان، ایران و سعودی؛ خلاصه دویلوک امپریالیستی وارتجاعی برسرخلق مامیکویندوهستی مادی ومعنوی مردم ماوکشوررادرتمام عرصه های حیاتی بنابودی کشیده اند. میلیونها کشته ومجروح وآواره بعلاوه انواع جنایات ضدبشری علیه مردم ماعمال کرده اند. نویسنده همه این تاریخ جنایتبار و خونین رابفراموشی سپرده وتوضیح نمیدهدکه علل این فواجع چه بوده است وکیها مسئول این همه جنایات اند؟ همچنانکه باندهای خلقی وپرچمی به حمایت وحضورنظامی شوروی بر مردم ماجنایت کردند؛ گروه ها وتنظیمهای ارتجاعی اسلامی جهادی وطالبی بوسیله امریکا ومتحدین منطقه ای آن بر مردم ماتحمیل شده اند" کشورمارابه نابودی کشیده اند". درطی همین یکربع قرن امپریالیستها ودولتهای ارتجاعی صحبت از"صلح وآرامش" درافغانستان دارند؛ لکن لحظه کوره جنگ رابوسیله گروه های گماشته شان (گروه طالبان وائتلاف شمال وگروه های پرچمی وخلق) نگذاشته اندکه سردشود؛ لحظه ساطورکشتارشانراکنارنهاده اند. چرانویسنده اینهارا افشا نمیکند؟ فقط فریاد"یاصلح" سرداده ومیگویدکه "مردم صلح وآرامش" میخواهند. نویسنده رسیدن به"صلح" رادر"چوکات یک دولت قانونی" پیشنهادمینماید. که ماهیت دولت موردنظرآن وترکیب نیروهای متشکله آن دربرنامه"نهضت ملی" درج است. که باعین محتوی ظاهراً منهای جناح طالبان بوسیله امریکا ومتحدین آن درکابل برمسند قدرت است ودرجهت "مشروعیت وقانونمندشدن" آن تدارک میبینند.

نویسنده بادامه مینویسدکه درصورت "موجودیت افغانستان بمثابه یک سرزمین تاریخی فرهنگی" است که

مبارزه برای حقوق ویژه، دموکراسی و عدالت اجتماعی رابه سطح ملی به کلیه گروه های اجتماعی ممکن خواهد ساخت. نویسنده نظر دارد که اگر افغانستان از سلطه طالبان خلاص شود تمام شرایط فوق "بسطح ملی" ممکن میگردد. نویسنده عمدآبه تخطئه حقایق و واقعیتها پرداخته؛ از یکطرف سلطه طالبان راکه همان سلطه طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادوامپریالیزم است، سلطه مجردقشری خودشان وانمودمیسازدبه حمایت دولت پاکستان.

ازطرف دیگر اونقش تعیین کننده امپریالیزم از جمله امریکارادربوجود آوردن طالبان کتمان میکند. وهمچنان از این واقعیت هم طفره می رود که دولت پاکستان بحیث نیروی حمایت کننده طالبان قدرتش را از کجا میگرفت و میگیرد. و این خود بنحوی انکار آشکار از نقش ستمگرانه و استعمارگرانه امپریالیزم علیه خلقهای کشورهای تحت سلطه از جمله افغانستان است. چنانکه سناریوی سرنگونی طالبان نقش امپریالیزم امریکا و نقش دولت پاکستان و رابطه بین حمایت پاکستان از طالبان با امپریالیزم این امرابخوبی آشکار نمود و عامی ترین مردم در افغانستان و منطقه و جهان باین روابط پیبرده اند.

ازینکه نویسنده نظر دارد که سرنگونی طالبان "زمینه مبارزه رابرای کلیه گروه های اجتماعی برای حقوق ویژه دموکراسی و عدالت اجتماعی ممکن خواهد ساخت"؛ ریشه در تفکرات نویسنده و میزان درک اواز دولت قانونی مورد نظرش دارد؛ فقط آن دولت آن دموکراسی و عدالت اجتماعی همان گروه های جنایتکار ضد مردم از جهادی و خلقی پرچمی، ستمی و ملیشه، گروه کنفرانس قبرس، جرگه روم و سایر گروه های همسنخ آنها که بیای طرح "صلح" می رفتند که رفتند و امپریالیزم و دولت های ارتجاعی بود. این دولت برخلاف نویسنده حافظ منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیزم است و دموکراسی و عدالت رابرای همین طبقات بارمغان می آورد؛ نه برای توده های مردم و نیروهای مدافع حقوق آنها زیرا بین منافع توده های مردم و نیروهای انقلابی مردمی و امپریالیزم و گروه های فوق خط سرخی کشیده شده است؛ و فقط با سرنگونی سلطه همین گروه های نماینده طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور و سلطه امپریالیزم امکان دموکراسی و عدالت اجتماعی برای آنها ممکن میگردد.

نویسنده در صفحه (۷) درستون دوم مینگارد: "پیش شرط عملی نمودن دموکراسی و عدالت اجتماعی رشد اقتصادی میباشد. رشد اقتصادی یعنی تجمع سرمایه. این تجمع نتیجه یک تولید مازاد است. این تولید مازاد میتواند از خارج بوسیله تجارت بوجود آید و یا از قرضه و کمکهای خارجی بدست آید و یا از پس انداز داخلی. باز هم نویسنده "رشد اقتصادی" راپیش شرط عملی نمودن دموکراسی و عدالت اجتماعی میداند؛ که اینهم دریک جامعه طبقاتی تحت سلطه دولت طبقات ارتجاعی و سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیزم از محالات است. زیرا همه چیزمهر طبقاتی خود را دارد؛ و رشد اقتصادی هم درین

کشورهای در عالی ترین شکل آن شاید به پیمانۀ محدود کارمزدوری برای مدتی میسر گردد. رشد اقتصادی درین کشورهایی یعنی ثروتمندتر شدن ثروتمندان و سود بیشتری نصیب امپریالیزم شدن و فقیرتر شدن توده های مردم. دریک جامعه طبقاتی مانند افغانستان دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی برای توده های ملیونی مردم بدون حل مسئله حاکمیت دولتی (قدرت سیاسی) و مالکیت همان ترانه های قدیم طبقات حاکمه ارتجاعی و امپریالیزم است که در طی قرن ها توده های خلق را فریب داده اند. و لوبقول نویسنده درین کشورها رشد اقتصادی هم صورت گیرد باز هم همان رشد اقتصاد بروکرات کمپرادور است که بخش اعظم سود آنرا امپریالیزم جذب مینماید. و دموکراسی هم از آن طبقات حاکمه است و صحبتی هم از عدالت اجتماعی نمیتواند در میان باشد. دموکراسی و عدالت همانقدر تحقق خواهد یافت که همه مردم اجازه خواهند داشت رأی بدهند تا نمایندگان طبقات حاکمه ارتجاعی بر مسند قدرت تکیه زنند.

نویسنده همان تعریف صوری جامعه شناسان بورژوازی را در مورد رابطه بین رشد اقتصادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی تکرار میکند؛ بدون در نظر داشت اینکه؛ در واقع هر دموکراسی بمشابه شکلی از سازمان سیاسی اجتماع است که به شیوه تولید معینی خدمت میکند و توسط آن تعیین میشود. در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری وجه مشخصه دموکراسی بورژوائی عبارت از پارلمانتاریزم است. و میزان تأمین عدالت اجتماعی هم بر اساس مالکیت خصوصی بروسایل تولیدی مناسبات تولید و توزیع یعنی مناسبات بین کار و سرمایه (مناسبات بین کارگران و سرمایه داران) معین میگردد. با آنکه نقش اقتصاد بحیث زیر بنا تعیین کننده سیستم سیاسی اجتماعی در جامعه است؛ اما نویسنده به مسئله نقش روبنادر متحول کردن زیر بنا و تأمین عدالت اجتماعی و دموکراسی توجه نمیکند؛ که تأمین واقعی آن در صورت نابودی تمایزات طبقاتی در جامعه ممکن میگردد.

بقول نویسنده که پیش شرط عملی نمودن "دموکراسی و عدالت اجتماعی" راتنها رشد اقتصادی میدانند؛ در چنین شرایطی که کشور خاص تا در عرصه اقتصادی کاملاً ورشکسته است و از نگاه سیاسی حاکمیت ارتجاعیترین نیروهای مزدور و دشمن مردم و سلطه و اشغال امپریالیزم؛ دورنمای رشد اقتصادی هم روشن نیست؛ توده های مردم باید انتظار بکشند تا زمینه برای رشد اقتصادی مهیا گردیده و امکان عملی شدن دموکراسی و عدالت اجتماعی "میسر گردد".

در شرایط فعلی که حتی امکان بخور و نمیر هم برای اکثریت مردم میسر نیست و اقشار متوسط جامعه هم دچار تنگدستی اندامکان پس انداز داخلی هم بسیار ناچیز است. حتی در شرایط قبل از ربع قرن اخیر امکان ویارواج پس انداز در بانکها کمتر وجود داشت؛ احياناً اگر در سابق عده هم دردهات و شهرها صرفه جوئی میکردند با تعداد کم اطفال و عایدات نسبی خوبی داشتند؛ مقدار ذخیره شانرا به گروی زمین

میگذاشتند و یادشهرها برای معامله به دکانداران و معامله گران کوچک به مضاربت و یاب به مفادخالص میگذاشتند. البته بیشترین زمینه های پس انداز و انباشت ثروت و سرمایه- (غیر از سرمایه های تجاری و ربائی) از طریق رشوتهای نسبتاً کلان طولانی مدت مامورین عالی رتبه دولت، فروش اضافه محصول زمینداران بزرگ، عایدات از پیش خرید محصولات زراعتی دهقانان فقیر، قاچاقبری، قرضه از بانکها بوسیله افراد بانفوذ و اعضای خاندان سلطنت به شرایط سهل و برخوردار از معافیت های گمرکی و سایر تسهیلات، انحصار تجارت در بخش واردات اموال بود. در شرایط فعلی سطح تولیدات زراعتی و مالداری هم نهایت پائین، تجارت خارجی هم بهمان پیمانها ناچیز است؛ تولیدات صنعتی هم حداکثر متوقف است. پس طبق نظرنویسنده یکراه باقی میماند؛ قرضه ها و "کمکهای" خارجی؛ از آنجائیکه برای سرمایه های امپریالیستی در شرایط موجوده زمینه های سودآوری آماده نیست؛ دورنمای امنیت هم برای امپریالیستهاروشن است ازینرو کمتر حاضر میشوند چه بشکل قرضه و چه بشکل "کمک" بگونه قابل ملاحظه در یک آینده نامعلوم سرمایه گذاری کنند. چه رسد باینکه بطور مستقیم به سرمایه گذاری دست بزنند.

ویرانی اقتصاد در عرصه های مختلف زراعت (۶۰ تا ۷۰) فیصد اراضی کشور بدون کشت و متروک مانده است، در حدود ۵۰ فیصد جنگلات ازین رفته از جمله جنگلات پسته (۱)، مالداری (در حدود ۸۰ فیصد ازین رفته است)، تجارت (خاصاً در طی دهه اخیر به واردات اجناس استهلاکی و مواد غذایی محدود شده و صادرات نهایت محدود بوده است) و در بخش صنایع اکثریت دستگاه های تولیدی کشور تخریب و ماشین آلات آن بوسیله تنظیمهای جهادی به غارت رفته است. فرش بیش از ده میلیون مین در قسمت اعظم ساحه خاک کشور عمده تارها و علفچرها، تخریب کامل سیستم آبیاری، فرار سرمایه های بزرگ و متوسط از کشور، نابودی کامل بخش دولتی اقتصاد و سقوط سیستم پولی کشور و فروپاشی سیستم بانکداری و فرار ملیونها نیروی کار از کشور.

آن بخش از سرمایه های انباشته شده در طی ۲۴ سال اخیر از فروش سلاح های "اهدائی" امریکا، دولتهای غربی و کشورهای عربی و چین "کمکهای" نقدی که بدست رهبران و قوماندانان رسیده هفتاد فیصد آن تحت الجیب شده و در کشورهای ایران، پاکستان و کشورهای خلیج در بانکها ذخیره است و یاد در بخشهای تجارت و صنایع بکار انداخته شده است. البته مقادار این اندوخته های خداداد کم هم نیست سربه صدها میلیون دلار میزند. چور و چپاول، اخاذی و جریمه های سنگین مردم در طی ۲۴ سال و کمکهای نقدی بیدریغ مردم افغانستان در طی ۱۴ سال اول اشغال شوروی و رژیم مزدوران. رواج قاچاق به پیمانها وسیع بوسیله قوماندانها و امیران ولایتی تنظیمهای جهادی و طالبان. فروش اجار قیمتی از قبیل زمره، لاجورد و بیروج به پیمانها وسیع و سرقت و فروش آثار عتیقه که بطور مجموعی سربه صدها و حتی هزارها میلیون دلار میزند. که

در صورت تثبیت حاکمیت دولتی مقتدرانه صاحبان این سرمایه های اندوخته شده از منابع فوق الذکروتأمین امنیت برای این سرمایه ها وارد کشور خواهد شد. و نیز سرمایه های کمپرادوری انتقال کرده از کشور نیز باز خواهد گشت. و در صورت پرداخت بخشهای از کمکهای وعده شده برای "بازسازی" شاید در طی چند سال آینده تاحدودی اقتصاد رونق بگیرد؛ آنهم بیشتر در بخشهای که امکانات بارآوری بیشتری برای صاحبان سرمایه داشته باشد. اما باز هم خلاف نظر نویسنده چنان زمینه از رشد اقتصادی که پیش شرط عملی نمودن "دموکراسی و عدالت اجتماعی" در کشور باشد در آینده نزدیک میسر نخواهد گردید. و تحت حاکمیت طبقات ملاک کمپرادور و چند تکنوکرات و "روشنفکر" ماهر غرب دیده و امپریالیزم غارتگر و نفوذ و سلطه سرمایه های ملاک کمپرادورهای ایرانی، عربی و پاکستانی؛ که در قدم اول بعد از تثبیت اوضاع بنفع شان چشم به غارت نفت و گاز و سایر معادن کشور دارند. این طرحات بمثابة وعده های سرخرمن است که در طی قریب به یک قرن بمردم ماداده شده و تحقق نیافته است. این از یکطرف ساده اندیشی و خوش باوری و از جانب دیگر آرایشگری نظام دار و دسته های جنایتکار مزدور و امپریالیزم اشغالگراست که در طی ۲۴ سال خلق ما را بوسیله همین نیروها و وحشیانه عذاب داده اند و در آینده نیز امکان هیچگونه آزادی، دموکراسی، امنیت و مصئونیت، آرامی و آسایش و عدالت اجتماعی برای مردم ماتحت چنین شرایطی نخواهد بود.

قروض خارجی و تأثیرات منفی اقتصادی سیاسی آن: وامهای کشورهای امپریالیستی بکشورهای تحت سلطه با شرایط اسارتبار سیاسی و اقتصادی متعددی همراه است. کشورهای امپریالیستی وام دهنده با در نظر داشت اهداف و منافع اقتصادی و سیاسی شان باین کشورها وام میدهند. افغانستان در طی سالهای (۱۳۲۴ تا ۱۳۵۷) وامهای را از کشورهای امپریالیستی امریکا و شوروی بدست آورده است. از همان ابتدا کشورهای وام دهنده بخشی از آنرا به خریداری کالاهای تولیدی خودشان اختصاص دادند و چگونگی مصارف بخش دیگر را نیز تعیین میکردند. امریکا و شوروی درین وامهاسعی میکردند تا شرایط را برای توسعه بازار و کسب حداکثر منافع اقتصادی و استحکام نفوذ سیاسی شان مساعد سازند. مانند توسعه راه های اسفالت، امورترا نسپورتی، ایجاد شبکه های تبلیغاتی وسیع، تجهیز اردو سایر نیروهای سرکوبگر، ایجاد زمینه های تولید مواد خام مورد ضرورت صنعت برای صدور بکشور وام دهنده. اخذ مبالغ هنگفتی به معاش و مصارف متخصصین و مشاورین پروژه های تمویل شده و مصارف امورات بانکی کشورهای اعتبار دهنده. توجه کنیده وامهای که افغانستان از کشورهای امپریالیستی و امریکا و شوروی بدست آورد؛ با اثرات زیانبار اقتصادی و سیاسی این وامها و سرمایه گذاریهای دولتهای امپریالیستی توجه کنیده که هرچه بیشتر فقر و گرسنگی، مصیبت و ادبار خلق ما انجامید؛ و از نظر وابستگیهای شدید سیاسی نیز نتایجش تسریع

پروسه نیمه مستعمره ونیمه فئودالی شدن کشوریودوبکشوری تحت سلطه امپریالیزم درآمدی تا که باسارت کامل سوسیال امپریالیزم شوروی درآمد؛ واکنون تحت اشغال استعماری امریکا و متحدان آن قرارداد. نویسنده در صفحه (۷) درستون سوم مینگارد: " بنابرین عمده ساختن معیارهای دموکراتیک در شرایطی که پروسه تاریخی واقتصادی کشورما قهراً قطع گردیده وهویت تاریخی جامعه پایمال میگردد بنفع وحدت ملی نمیباشد. بنابرین در مرحله فعلی ایجاد صلح و رفع پراکندگی حاکم توسط بحرکت در آوردن وسازماندهی همه گروه های اجتماعی دریک شبکه قانونی از روابط سیاسی که بسوی مرکزوتجمع دریک حکومت مرکزی ومنتخب مردم حرکت کند، وظیفه عمده ماراتشکیل میدهد".

چنانکه قبلاً هم تذکر دادیم نویسنده عاملین داخلی وخارجی این " قطع قهری پروسه تاریخی" رافشانمیکند. البته صوابدیدنویسنده چنین است که در شرایط فعلی نباید به "گذشته ها" نظر کرد بلکه "باید بآینده دید"، نباید انگشت گذاشت که کیهادر طی ۲۴ سال اخیر این همه جنایات راعلیه مردم وکشورما اعمال کرده اند. اینهاکه دشمنان خونخوارمردم ومیهن مانند؛ وطن رافروخته اند، استقلال وآزادی رابنفع باداران امپریالیست ومنطقه ای شان معامله کردند؛ که جنایتکاران "خلق" پرچی وباداران سوسیال امپریالیست آنها وتنظیمهای جهادی وطالبی وباداران امپریالیست ومنطقه ای شان (دولت پاکستان، ایران وسعودی) اند.

همانطورکه نویسنده عمده ساختن معیارهای ناب دموکراتیک رادرچنین شرایطی بنفع وحدت ملی (بخوان وحدت نیروها، گروه وعناصر ارتجاعی) نمیداند؛ افشای چهره های دشمنان قسم خورده مردم افغانستان وقدرتهای امپریالیستی ودولتهای ارتجاعی راکه عاملین اصلی این همه جنایات هولناک اند، رانیز بنفع "وحدت ملی" نمیداند وآنرا درین مرحله به ضرر پروسه "صلح" ارزیابی میکند. این مطلب نیز باید توضیح گردد که نویسنده وحدت گروه های جانی ضد مردم ومیهن ونوکرامپریالیزم رابجای ملیتهای مختلف کشور قرار میدهد ویا آنها رانمایندگان ملیتهای مختلف کشور محاسبه دارد. از همینرو افشای چهره های این جنایتکاران وبه میان کشیدن " معیارهای ناب دموکراتیک" رابنفع وحدت ملی نمیداند. در حالیکه حساب توده های مردم ملیتهای کشورما از حساب نیروهای مزدور امپریالیزم ونمایندگان طبقات ارتجاعی ملاک فئودال جداست و بین منافع آنها با این گروه های خادم بیگانه خط تمایز سرخی کشیده شده است. این همان شعار همیشه طبقات ارتجاعی است که شایدانه منافع شان رامنافع توده های خلق ومنازعات شان رامشکلات ملیتهای کشور و نمود کرده واغواگرانه وحدت شان رابنفع و تفاهم ملیتهای مردم دانسته و آنرا "وحدت ملی" تبلیغ مینمایند.

همچنان نویسنده از تمام گروه های اجتماعی دعوت میکند تا در راه " صلح" همکاری نموده ودریک

دولت مرکزی جمع شوند. ماهیت واقعی این حرکت و طرح رامصالحه و آشتی بین تمام نیروها و عناصر ارتجاعی تشکیل میدهد؛ که نویسنده هدف دارد تا در جهت ایجاد "صلح" و رفع پراکندگی آنها و تشکیل یک دولت مرکزی فعالیت نماید؛ و نام آنرا میگذارد "دولت منتخب مردم". خوب البته این ترانه ها در کشور ما و سایر کشورهای جهان تازگی ندارد؛ از جمله کشور ما که طبقات ارتجاعی همیشه مصالح و سیادت طبقاتی شانرا یعنی حاکمیت طبقات مملکت کمپرادور به حمایت و پشتیبانی امپریالیزم "را حکومت منتخب مردم" نامیده اند. آیا زمانی نادرخان بکمک امپریالیزم بریتانیا و اردارگ شاهی گردید در حضور چند نفر انگشت شمار هوادارانش سلطنتش را دولت "منتخب مردم" بنامید؟ و در طی نیم قرن این خاندان بهین شعار حکومت نکردند؟ از ترکی تا ملامعروف و فلاکری در رأس دولت مؤقت دست نشانده دولتشان را مورد تأیید مردم اعلان نکرد؟ این شعار نویسنده هم به همین سیاق بلند شده است.

در همین ستون نویسنده ادامه میدهد: "باچه نیروها باید در جهت نیل به هدف باید همکاری کرد؟ امروز علاوه از تنظیم های مسلح ملی، گروه های قومی و مذهبی بیشماری وجود دارند که چشم امید بفرهنگیان کشور دوخته اند؛ ما همکاری صادقانه با این گروه ها و تقویه روحیه ملی و ارزشهای مدرنیستی در آنها را وظیفه ملی و روشنفکری خود میدانیم". نویسنده در صفحه (۸) درستون اول با زهم روی موضع قبلی اش تأکید و ورزیده وحدت نیروهای روشنفکری را صمیمانه با اتحاد گروه های فوق خواستار است؛ البته بدون اینکه کوشش کنند آنها را در قالبهای از پیش ساخته نظام دهند". گرچه ماهیت فکری و سیاسی "تنظیمهای مسلح ملی" و "گروه های قومی و مذهبی" و "نیروهای" روشنفکری "مورد نظر نویسنده مشخص است که ماچندین دفعه بآن اشاره نموده ایم، و هدف داشتند تا با تقویه روحیه ملی و ارزشهای مدرنیستی شان و سایر روشنفکران همسخن آنها در اتحاد با نیروهای فوق در راه پیشبرد پیرویه "صلح" پیش روند. ولی بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ موضع "نهضت ملی" در نظر و عمل در برابر تجاوز نظامی وحشیانه امریکا و متحدین امپریالیست و ارتجاعی آن بکشور ما و کشتار خلق ما و اشغال استعماری کشور و فعالیتهای آن در کنفرانس "بن" برای تشکیل دولت دست نشانده که نیروها، گروه ها و عناصر مورد نظرشان تحت نظارت قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی و ملل متحد تحت ریاست امریکا بقدرت رسانده شدند بیش از پیش بدون هیچگونه ابهامی آشکار گردید.

مطلب جالب دیگری که فورمول نویسنده را در مورد چگونگی نقش روشنفکران مورد نظرش در همکاری با "تنظیمهای مسلح ملی و گروه های قومی و مذهبی" را بنمایش میگذارد باید مکتب نمود اینست: نویسنده نظر دارد که نباید در همکاری با این گروه ها شرایطی را مطرح نمود و یا چوکات بندی همکاری از پیش تعیین شده را مشخص ساخت. اول باید همین روشنفکران خود را در قالبهای این نیروها جای داده

و بعد محتوی این "قالبها" را "مدرنیزه" کنند. داکتر عبد الرحمن بیچاره هم زمانیکه صف مردم راترک کرده و در صف نیروهای ارتجاعی مذهبی و امپریالیزم قرار گرفت ناشیانه دچار افکار واهی در مورد این گروه هادرچوکات فکری اش گردیده بود؛ که در صورت تلاش ممکن است از غلظت بنیادگرایی این نیروها کاسته شود. و به همین لحاظ در اواخر مسعود راتشویق نمود تا در راه جلب قماشهای از "روشنفکران" که میتوانند در قالب آن جای سازی شوند، تلاش کند؛ از یکطرف میشد از مهارتهای آنها در راه سروسامان دادن و آرایش دولت آینده استفاده شود و از جانب دیگر در حضور چنین عناصری جهت ائتلاف شمال در نزد اروپائیها وجه "مدرنیستتری" نسبت به جناح طالبان پیدا میکرد. همان بود که داکتر موصوف طی سالهای قبل چندین سفر بارو پانموده و "روشنفکران" مورد نظرش را که با ارزیابیهایش در قالب ائتلاف شمال گنجایش داشتند ملاقات کرد. اما در عمل دیده شد که حتی همان "راه برگشته روزگشته" که در طی دوده همکاری نزدیک و اثبات صداقت با این گروه ها باز هم نتوانست مطمئن باشد که در دراز مدت در کنار آنها میتواند با اهداف قشری "روشنفکری" اش نایل آید؛ تا آنکه شرایط بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر بوجود آمد و موصوف سنگر عوض نموده و تحقق اهداف و آرزوهایش را در کنار ظاهر شاه یافت و جزء هیأت "جرگه روم" به کنفرانس بن رفت و این بار از نیت طریق به کرسی وزارت رسید. تا که بوسیله همسنگران جمعیتی و خادیست خویش بقتل رسید.

مسلمانه این تئوریهها و قالبسازیهها جز خود فریبی و مردم فریبی چیز دیگری نیست. جریان توطئه "بن علیه سرنوشت سیاسی مردم افغانستان نشان داد که گروه های حاضر شدند تا بدون "قالبهای پیش ساخته" شان با این نیروها بوحدهت بروند؛ زیرا از نظر محتوی (اهداف و استراتژی) بین آنها و گروه های شرکت کننده در کنفرانس "بن" تفاوتی وجود نداشت؛ با آنها هم باقراریکی از همین گروه های روشنفکری "راوا" که گفت: با فشار قدرتهای امپریالیستی در قالبهای گروه های شرکت کننده در کنفرانس بن جای داده شدند (ادامه دارد).

امریکا و متحدین آن بافرش مینهای ضدپرسونل جنایت ضدبشری دیگری را علیه مردم افغانستان

مرتکب شده اند!

فرش مینهای مرکزایکی دیگر از جنایات هولناک قدرتهای متجاوز و سلطه گرد جهان است که زمان تجاوز نظامی و اشغال کشورها بآن مبادرت میورزند. خطرات مرگبار ناشی از انفجار این مین ها اکثراً برای سالهای طولانی متوجه اهالی بیگناهی است که بی اطلاع قربانی آن میشوند.

متجاوزین سوسیال فاشیست روسی ورژیم مزدور "حزب دموکراتیک خلق" از سال (۱۳۵۷ تا سال ۱۳۷۱) علاوه بر کشتار و معلولیت ملیونها هموطن ما و ارتکاب جنایات بیشماری علیه آنها؛ بیش از ده میلیون مین ضدپرسونل و وسایط رادرسراسر کشور فرش کرده اند. طبق تخمین بین ۴۸۰ و ۵۶۰ هزار کیلومتر مربع خاک افغانستان بوسیله ارتش شوروی ورژیم مزدور مین فرش شده است. از آنجائیکه بیش از همه مرکز مقاومت مسلحانه ضد شوروی ورژیم دردهات و مناطق کوهستانی کشور بود؛ و ۸۰ فیصد نفوس کشور هم در مناطق روستائی سکونت داشتند؛ و از جانب دیگر دهات بحیث عقبگاه و پناه گاه عمده نیروهای جنگی و تأمین کننده اکثریت مایحتاج غذائی و لوژیستیکی مقاومت بود؛ تجاوزگران روسی اولاً خواستند با بمباردهای وحشیانه این عقبگاه را ویران نمایند و از جانب دیگر این مناطق مهم را برای تداوم مقاومت بافرش مین ها غیر قابل بود و باش سازند. از اینرو مزارع، علفچرها، تپه ها، دامنه های کوه ها، وادیها، راه های پیاده رودر کوه ها و باغها دردهات و اطراف شهرهای بزرگ و ولسوالیها، اطراف مقرهای نظامی روسها و قشله های عسکری، پسته های ملیشه ها در اطراف شهرها و مراکز امنیتی و ازین قبیل رامین فرش کرده اند. خلاصه هر محلی که تصور عبور و مرور و تجمع بیشتر اهالی بود.

خطرناکترین این مینها برای اهالی مینهای خوشه ای و بازیچه ای است که اکثراً اطفال قربانی آنهاند. این بمبها بوسیله طیاره فرش شده است. بادر نظر داشت ظرفیت پاکسازی این مینهادر شرایط موجوده ودر آینده حتی صد هاسال ضرورت است تاافغانستان ازوجود مینها به پیمانہ مناسب پاک گردد. سالانه هزاران تن بوسیله انفجار این مینها کشته ویا معلول میشوند. در هر دقیقه انسانهای بیگناهی از اطفال معصوم و بزرگسالان قربانی این مینها اند. و هر روز به تعداد کشته شدگان و معلولین مردم بلاکشیده ما افزوده میشود.

عاملین این جنایات ضد بشری "خلقها" و پرچیهای جنایت پیشه و میهنفروش و یاداران روسی شان است که دست شان بخون خلق ما آلوده است. و در واقع اکنون نیز هر لحظه مرتکب جنایاتی علیه خلق کشور ما میشوند. نه تنها انسانهای این وطن بلکه حیوانات وحشی و اهلی کشور هم از شرح جنایات این وحشیان مزدور و یاداران غدارشان مصئون نمانده اند و نیستند. و این میراث جنایتبار زشت ده هاسال مردم ماراد رها، کوه پایه ها و دره ها و مزارع در کابوس وحشت و مرگ نگه خواهند داشت.

مرحله دیگر فرش مینهای ضد نفرو و سایط (که البته نسبت به زمان تجاوز و سهاورژیم مزدوران در ساحات محدودی صورت گرفته) در جنگهای بین تنظیمهای جهادی و تنظیمهای جهادی و طالبان صورت گرفته است؛ که بالنوبه در کنار جنایات شنیع دیگر شان علیه مردم مرتکب شده اند.

مرحله سوم این عمل جنایتکارانه و ضد بشری فرش مینهای خوشه ای بوسیله متجاوزین امریکائی و متحدین امپریالیست آن خصوصاً قوای انگلیسی، جرمنی، فرانسوی و ترکی میباشد که بعد از تجاوز نظامی و اشغال افغانستان بآن دست یازیده اند. این بمبهایش از همه در زمانی قربانی زیاد گرفت که امریکا و متحدین آن این وحشیان "متمدن" با اقدام عوامفریبانه و مضحک پرتاب پاکتهای مواد غذایی دست زدند. در حالیکه روزانه هزاران تن بمب رابسر مردم افغانستان فرو میریختند؛ بمبهای خوشه ای رابشکل قطیهای زرد رنگ هرنگ پاکتهای زرد مواد غذایی در مناطق مختلف کشور فرو ریختند. همچنان امریکائیها در حملات نظامی شان از بمبهای استفاده کرده اند که باشعه لایزه دایت میشود و تا عمق زیادی در زمین اهداف رازدیابی میکند (تا عمق ۶ متر در سنگهای بتونی). این بمبها (۲۵۰۰) کیلوگرام وزن دارد و در عمق (۲۰) متر در زمین نفوذ مینمایند. بمبهای خوشه ای که بوسیله امریکائیها و متحدین آن در افغانستان پرتاب شده است بشکل بیرل بوده و بمب بزرگ بعد از انفجار تقریباً در ساحه هزاران متر مربع پراکنده میشود که مشتمل است بر مینهای ضد نفرو و مینهای ضد تانک. مینهای ضد نفر بشکل قطیهای شربت رادارد که بعد از انفجار مین (۲۰۰) مین ضد نفر آن پراکنده میشود. این مینها بسیار خطرناک است. و حتی تیمهای مین پاکی افغانستان در اوایل گفتند که درباره تخنیک این مینها و شیوه خنثی کردن آنها معلومات کافی ندارند.

بمبهای خوشه ای امریکائیها و اروپائیها که از تاریخ تجاوز آنها با افغانستان ریخته اند و منفجر نه شده است خیلی خطرناک و مرگبار اند. این مینها بر علاوه مینهای فرش شده توسط شوروی و رژیم "خلقها" و پرچیها و گروه های جنگی جهادیان و طالبان شرایط زیست رادرسراسر کشور بیش از پیش وخیمتر کرده است.

ده هاهزار ازین مینها موجب مرگ و معلولیت مردم افغانستان را افزونتر از قبل افزایش داده است و اکثر "کمکهای" وعده داده شده به افغانستان از جانب کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی سالانه صرف پروژه مین پاکی خواهد شد. و طبق ارزیابیها پیاده کردن برنامه های "بازسازی" که لاجرم اکثر آبادی در اطراف شهرها و مناطق روستائی پیاده شوند؛ ابتدا باید این

ساحات از وجود مینها پاك گردد زیرا بدون آن امکان بازسازی این مناطق دشوار خواهد بود.

از آنجائیکه این بمبها از نظر نظامی برای نبلودی نفرات نظامی، تانکها و تخریب میدانهای هوایی بسیار مؤثراند؛ در ارتفاع (۱۰۰ تا ۱۰۰۰) متری سطح زمین باز شده و پرتاب میشوند و از بمبهای کوچک (خوشه ای) آزاد شده تقریباً (۴۰ تا ۵۰) فیصد آنها در وقت پرتاب منفجر نمیشوند و به شکل يك مین زمینی باقی میمانند و اهالی بی اطلاع قربانی آنها اند و سالها بعد از جنگ نیز قربانی میگیرند. این بمبها به شکل قطعی نوشابه بوده و برای اطفال قدرت کشش دارد که توجه اطفال را بخود جذب میکند و برای عابری بی اطلاع برای سالها خطرناک و مرگبار است. توجه کنید نیات و اهداف ضد بشری حيله گری و وحشیگریهای غارتگران "متمدن" سرمایه داری جهانی را که چگونه علاوه با ضربه زدن اهداف نظامی و ویرانی کشورها و نابودی مردم بگونه پلان شده باشیوه های شیطانی اسباب قتل و معلولیت کودکان معصوم را فراهم میکنند؛ تا در صورت يك عمر بار دوش خانواده های شان بوده و در رنج و آلام علاج ناپذیری عذاب بکشند.

امریکا و متحدین آن در افغانستان این بمبها را اکثراً در اهداف نظامی احتمالی پرتاب کرده اند که موجب قتل و جرح انسانهای بیگناه زیادی شده است. و همچنان مناطق زیادی بحیث مناطق خطرناک و مرگبار باقی مانده است.

گرچه بکارگیری این نوع بمبها طبق قرارداد اوتا و ادرسال (۱۹۹۷) ممنوع شده است. و ۱۲۸ کشور جهان این معاهده را امضا کرده اند و بوسیله (۱۰۱) کشور به تصویب رسیده است. لکن امریکا این معاهده را امضا نکرده است؛ و دولتهای چین و روسیه هم از امضای این پاراگراف امتناع ورزیده اند. امریکا در جریان جنگ خلیج و تجاوز به عراق در سال (۱۹۹۱) بتعداد (۲۸۰۰) بمب خوشه ای از تیپ (ام کا ۲۳۹) نیز بر سر مردم عراق فروریخته است. همچنان در کوسوفو تعداد بیشماری بمب خوشه ای پرتاب شده است. وزیر دفاع امریکا در همان وقت گفت که: بتعداد (۱۱۰۰) از این بمبها در کوسوفو و صربیا بحیث مین زمینی باقی خواهند ماند؛ و دولت بریتانیا نیز از این مینها در کوسوفو فرس کرده است.

اجیران و خادمان امپریالیزم ادعا دارند که مردم افغانستان از تجاوز نظامی

امریکا و متحدین آن بکشورشان استقبال کرده اند!!

آیا مردم افغانستان از این تجاوز و اشغالگری وحشیانه بخاک آنها لکشتار هموطنان شان استقبال کرده اند؟! که هرگز نه! کسانی که چنین ادعاهای ناعنوان کرده و میکنند تا مغز استخوان ارتجاعی بوده و شمه از آزادیخواهی و میهنپرستی در ذهن و شعورشان سراغ نمیشود. این گروه های ارتجاعی سرسپرده امپریالیزم از همان فردای شب سیاه تهاجم نظامی امریکا و متحدین آن با افغانستان نوید پیروزی را بهمدیگر داده و ظهور افغانستان "نوین" را با لهله و شادی کنان بهم تبریک میگفتند.

هر شخص آزادیخواه، مترقی و انسان دوست که کمترین معلومات را از تاریخ آزادی و استقلال طلبی مردم این مرزوبوم دارد این ادعاهای کودکانه و سفیهانه را جز با طبل و اراجیف مشتکی بشعور خود فروخته نمیداند. تجارب تاریخی و علم مبارزه طبقاتی در سراسر تاریخ جوامع طبقاتی این حقیقت را با ثبات رسوده است که توده های مردم یعنی مجموعه طبقات و اقشار زحمتکش و مترقی جامعه ماهیتاً از نظر موقعیت طبقاتی و شعور اجتماعی دارای خصلتهای مترقی بوده و در تمام ادوار تاریخ در برابر طبقات ارتجاعی قرار گرفته و مبارزه کرده اند. اصولاً تضاد اتاگونیستی بین طبقات خلق و طبقات

ارتجاعی ضدخلق همیشه وجود داشته و نبرد طبقات متخاصم بطور همیشگی ادامه داشته و خواهد داشت. طبقات زحمتکش جامعه که در روح پیشرفت جامعه عمل میکنند آینده بآنهاست. در مصافهای اجتماعی، سرنوشت انقلابات اجتماعی و آزادیبخش راتوده های مردم تعیین میکنند. چه در جریانات انقلابات اجتماعی و آزادیبخش و چه در مبارزات متنوع عصر مابخاطر استقلال و آزادی علیه امپریالیزم و ارتجاع نقش بزرگ و دورانسازتوده های مردم انکارناپذیر است.

مردم افغانستان تاریخ باشکوهی از مبارزات ضدمهاجمین استیلاگر، استعمارگران و امپریالیستها دارند. تاریخ چند هزار ساله این مردم و مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه آنها جایگاه ویژه در تاریخ مبارزات خلقها و ملل دارد. این مردم سلحشور در مقاطعی از تاریخ شان تاسرحدنابودی کامل رزمیده ولی از متجاوزین و اشغالگران هرگز استقبال نکرده اند و تسلیم تجاوزگران نگردیده و هرگز یوغ بردگی را بر گردن نهاده اند. فقط تکرار این عبارت بوسیله کسانی صورت میگیرد که نه به نیروی مردم ایمان دارند و نه هم احساس آزادیخواهی. مشاهده کرده و هستیم که تجاوز آمریکا و متحدین آنرا کدام نیروها، گروه ها و عناصر استقبال نموده و به آن هورا کشیدند و خالصانه در عرصه های نظامی و سیاسی در خدمت آنها قرار گرفته و دارند. ولی همیشه حساب توده های مردم و نیروها و گروه ها و اشخاص انقلابی، مترقی و آزادیخواه از حساب گروه های ارتجاعی جدا بوده است. مردم آزادیخواه ما و تمام مترقیون و واقعین جهان شاهد بودند که نیروها و گروه های ارتجاعی خادم امپریالیزم چگونه حساب روی تجاوز و اشغال کشور بوسیله امپریالیزم برای رسیدن بقدرت باز کردند؛ چون اتحاد شمال، جرگه ظاهر شاه، کنفرانس قبرس، شورای تفاهم و وحدت ملی و چندین گروه محفل و عناصر ارتجاعی دیگر ضد مردم و میهن.

ازینکه مردم افغانستان در برابر تجاوز و مهاجم نظامی امریکا و متحدان آن دست بقیام مسلحانه نزدند باید عوامل متعدد و شرایط ویژه ایراکه مردم مادر آن قرارداد شدند مورد ارزیابی قرار داد. ۲۴ سال است که مردم ماقربانی میدهند، رنج و عذاب میکشند، دار و ندار شان را از دست داده اند و فشار جانکاه فقر و گرسنگی، قحطی زدگی، بیچارگی و درماندگی هفتاد فیصد نفوس کشور که آخرین رمق را از آنها گرفته است. استبداد، وحشت و کشتار باندهای مزدور روسی و متجاوزین روس، گروه های جهادی و طالبان و خیانت به دست آوردهای مبارزات آنها بر ضد شوروی و رژیم مزدور بوسیله تنظیمهای جهادی؛ و بطور خاص ستم و فشار همه جانبه ملی و مذهبی طالبان و خلع سلاح عام و تام آنها، فراریك ثلث نفوس کشور، کشتار و فرار اکثریت نیروها و روشنفکران مردمی بوسیله نیروهای ارتجاعی مزدور و پاداران امپریالیست و ارتجاعی شان و حاکمیت و وحشت چند جانبه ده سال اخیر بوسیله گروه طالبان و ائتلاف شمال جان آنها را به لب رسانده و روحیه سلحشوری مردم را پژمرده کرده است. ناامیدی و تهمم مردم از بقدرت رسیدن دوباره ائتلاف شمال که وحشت و کشتار و جنایات آنها هنوز ذهن مردم را خصوصاً در شهر کابل عذاب میدهد.

با در نظر داشت عوامل فوق زمانی امریکاتهاجمش را با افغانستان آغاز نمود که مردم در مانده و بی دفاع افغانستان تحت فشار و بربریت گروه طالبان و ائتلاف شمال نیز قرار داشتند. مردم چون از طالبان ناراض بودند و نفرت داشتند، ائتلاف شمال بطور همه جانبه بوسیله روسیه و ایران و امریکا مسلح گردیده ها گروه از جهادیان سابق که در تشکیل ائتلاف شمال نبودند؛ از طرف امریکا مسلح شدند. ماشین جنگی بزرگترین قدرتهای نظامی و مالی جهان از زمین و هوامردم افغانستان را مورد هجوم همه جانبه قرار داده بودند. موج تبلیغات گمراه کننده و توهمزای همه جانبه اردوگاه امپریالیستی و ارتجاعی و اجیران داخلی آنها در توجیه عملیات نظامی امریکا و متحدین آن بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر سال گذشته تأثیرات سوء

خودراداشته است. و مهمتر از آن عدم حضور جبهه نیرومندانقلابی مردمی در صحنه که می‌توانست بحیث نقطه امیدی برای مقاومت مسلحانه مردم ماباشد؛ و همچنان عدم موجودیت یک منبع تبلیغاتی سراسری مردمی در جهان که می‌توانست بافشای جعلیات و دروغ بافیهای امپریالیزم و ارتجاع بین المللی پرداخته و ذهنیت مردم افغانستان و جهان را از واقعیت قضایا روشن میساخت. در همه حال با در نظر داشت عوامل فوق عدم مقاومت مسلحانه مردم علیه تجاوز امریکا این بدان مفهوم نبوده نیست که مردم افغانستان مانند خادمان و دستیاران امپریالیزم تجاوز قدرتهای خارجی را بکشورشان و کشتار و ویرانی راصحه گذاشته اند. شواهد زیادی وجود دارد که مردم افغانستان با استثنای اقلیت ناچیزی با اظهار خشم و نفرت اعتراض و مقاومت شانرا علیه تجاوز نظامی و اشغال کشورشان نشن داده و میدهند. هنوز حماسه های نبرد آزادیخواهانه مردم ماعلیه سوسیال فاشیستهای روسی و مزدوران ذلیل آن در جهان طنین دارد و بشریت مترقی جهان درین مورد قضاوت واقعینانه شانرا دارند. اگر گروه ها و عناصری در داخل و خارج کشور موارد سمبولیکی را آنهم از روی بی اطلاعی از جمله گروهی را که در فردای شبی که طالبان کابل را تخلیه کردند و نیروهای شورای نظار و جمعیت اسلامی و دیگران کابل را تصرف کردند و جمعیتی در جاده های کابل "شادی کنان" براه افتادند؛ بآنکه اکثریت آنها رانبروهای نظامی و هواداران آنها تشکیل میدادند که باقی جوانان و نوجوانانی بودند که پیشاپیش آنها جنرال های پرچی و جمعیت اسلامی حرکت میکردند. و یامثالذره رات هواداران جمعیت و حزب الله و یادرمزار شریف به همین منوال. و کسانیکه همین مواردرا استقبال مردم افغانستان از تجاوز و اشغال کشورشان بوسیله امریکا و متحدین آن و اعاده حاکمیت جنایتکاران جهادی، ملیشه ها و پرچیها و خلقی ها جامیزند سفاقتی بیش نیست. و یابینکه در روزهای بعد حین افتتاح سینماچندده جوان و نوجوانی بطرف آن یورش کردند؛ این بمعنای استقبال مردم افغانستان نیست. این همان نمایشات سمبولیک و مسخره خبرنگاران غربی است که از ازدحام سلملیها و فیتته فروشیهها خبر میدهند؛ و یاصدای موسیقی از رستورانها و دکانهای فیتته فروشی بلند است. و یابچند کودک کرسنه و ره در جاده های کابل و سایر شهرهای افغانستان در جاده ها دست گدائی بسوی عساکر اشاگر "حافظ امنیت" دراز میکنند و از روی بیچارگی از روی خوش آمد بآنهادست تکان میدهند؛ یا آن بخشهای از شهریان کابل که مورد جنایات، اجحافات، غارتگری و ستم و وحشیانه تنظیمهای جهادی در سالهای حاکمیت شان قرار گرفته اند و یاشاهد شدت و وسعت چنین جنایات هولناکی بوده اند؛ از دوباره بقدرت رساندن این گروه های جانی سخت بوحشت افتاده و نگران گردیده اند که ظاهراً حضور قوای نظامی اشغالگرموسوم به "حافظ امنیت و ثبات" را نسبت به نیروهای جنایتکار تنظیمها ترجیح میدهند. حالآنکه در واقعیت امر این نیروها در کابل بیشتر بخاطر حفظ دولت دست نشانده و سلطه قدرت شان اند تا حفاظت از شهریان کابل. همین نیروها در طی تقریباً چهار ماه بیش از (۱۵) هزار از مردم افغانستان را بقتل رسانده و هنوز هم ادامه میدهند. همین رابیشرمانه و وقیحانه مطبوعات امپریالیزم چندین بار روزانه نمایش میدهند تا افکار مردم بی اطلاع شانرا منحرف ساخته و تجاوزات و سلطه استعماری شانرا استقبال مردم افغانستان و انمود سازند. شیوه های مزورانه و عوامفریانه امپریالیزم جهانی از جمله امریکا تا زگی ندارد؛ در ویتنام، کمبودیا و کشورهای حوزه بالکان در شرایط تجاوز و اشغال آنها باین شیوه هامتوسل شده اند. این مواردنه بمعنای آزادی واقعی و نه هم خواستهای واقعی مردم افغانستان را ارائه میدهد. حتی دیده شد که در طی سه ماه امپریالیزم جهانی به کمک مزدوران داخلی آنها بجز همین موارد نتوانستند موارد دیگری را از "استقبال مردم" افغانستان بنمایش بگذارند. اینها همان نمایشات مسخره ایست که امپریالیزم جهانی میخواهد از یکطرف جنایات گذشته و حالش را استتار نماید؛ و از جانب

دیگر تجاوزاتش را بر مردم و میهن ماتوجیه نماید. فقط این موارد چندمزدور و روخادم امپریالیسم راقانع خواهد کرد و بیاعوام کشورهای سرمایه داری و سایر نقاط جهل را که از واقعیات اوضاع افغانستان بی اطلاع نگداشته شده اند اغفال خواهد نمود.

به همین راستا چندی قبل يك عضو پارلمان ایران کودتاه ادعا نمود که مردم افغانستان از تجاوز نظامی امریکا و متحدان آن بکشورشان استقبال کرده اند. دیده میشود که همه امپریالیستها و مرتجعین جهان باین موضوع از همین دیدار تجاعی نگرسته و بر همین سیاق قضاوت مینمایند.

مایقین داریم که برخلاف تصورات پوچ و ادعاهای کاذبانه نیروها و عنصر مزدور امپریالیسم و گروه ها و عناصر آرایشگر نظام سرمایه داری امپریالیستی که با درماندگی و بیچارگی سردر آستان امپریالیسم و ارتجاع میسایند تا از خوان نعمت آن ته سفره گیهای نصیب آنها گردد. دیگر هیچ انسان عاقل و آزاده در افغانستان حاضر نخواهد شد تا کشتار، تخریب و ویرانی کشورش را بدست قوای اشغالگری گانه که هر روز داستانهای ازستمگریهای وحشیانه آنها علیه مردم مادر مناطق مختلف کشور حتی در مطبوعات تحت کنترل امریکا افشامیگردد؛ آنرا حیث قوای "نجاتبخش" قبول نماید. این تبلیغات بیشرمانه فقط میتواند طراوش ذهن مکدر عناصری ایمان نسبت بمردم و خود فروخته امپریالیسم باشد؛ که صفحه سپاه و ننگین تجاوز نظامی و اشغال استعماری امریکا و متحدین آنرا بعد از (۷) اکتبر سال گذشته و سقوط رژیم طالبان و بقدرت رساندن باندهای جنایتکار جهادی، ملیشه و پرچمی "خلقی" و ستمی را با چند بروکرات و تکنوکرات امپریالیست زده تحت ریاست کرزی مزدور تربیت یافته (سیا) بناهای افغانستان "نوین"، مرحله "نوین" افغانستان، "صفحه نوین" تاریخ افغانستان و یا "حیات نوین" بنامد؛ زهی ساده لوحی و چاکری منشی.

امپریالیسم و چاکران فرومایه شان کور خوانده اند؛ و تصور میکنند که اوضاع کنونی برای دراز مدت باقی خواهند ماند. در طول تاریخ همه تجاوزگران و سلطه جویان که در برج عاج استکباری شان نشسته بودند؛ و با تکاب ذرادخانه های سلاح های مرگبارشان و وسعت مناطق تحت سلطه شان توده های خلق راکتله های ضعیف و فرمانبردار تصور کرده و باین افوریاد چار بودند که بایک مانور نظامی و نمایش قدرت سرتسلیم فرود خواهند آورد. اما تاریخ مبارزات مترقی خلقها و ملل این تصورات و رویاهای شیرین فرعونهای جهان را بارها به کابوس وحشتناکی برای آنها و مزدوران داخلی آنها در چندین کشور جهان مبدل کرده است. این درس عبرت ناک فراموش ناشدنی را هم امپراطورهای بریتانیای کبیروهم سوسیال امپریالیستهای روسی از تاریخ معاصر مبارزات حماسه آفرین مردم افغانستان بیاد دارند. هنوز امپریالیستهای یانکی طعم تلخ شکست ننگین شان را بدست خلق قهرمان ویتنام در طی دهه (۷۰) میلادی بکام شان دارند. هرچند که امریکا و متحدان آن و غلامان زرخیر آنها ظاهراً تا حال به مقاومت مسلحانه جدی ای در افغانستان مواجهه نه شده اند؛ اما این بمعنای تسلیم مردم افغانستان بارتجاع و امپریالیسم و یا سرفروود آوردن در برابر استعمار و ارتجاع دست نشانده آن نیست و نخواهد بود. خود امپریالیستهای اشغالگرونیروهای دستیارشان باین واقعیت توجه دارند و از تاریخ مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم ما آگاهند. و خوب میدانند که در روی انبار روتی قرار دارند که دیر یازودانفجار خواهد کرد. ازینرو قبل از همه در تدارک و اقدامات تشکیل ارتش و نیروی پولیس سرکوبگری هستند تا وظایف سرکوب مردم افغانستان را تحت سلطه دولت مرکزی نیروند مزدور قسما بآنها و اگذار نمایند. اقدامات امپریالیسم در تشکیل ارتش و پولیس مجهز با صرف صدها میلیون دلار از "کمکهای" وعده داده شده برای "بازسازی" افغانستان و در حالیکه بیش از نیمی از نفوس کشور در فقر مطلق

وگرسنگی بسر میبرند و نیم دیگر هم در شرایط بخور و نمیر روز میگذرانند، کشور در تمام عرصه هابوسیله خود امپریا لیستها و دست نشانگان شان بتباهی و ویرانی کشیده شده چه واقعیتهای راتداعی مینمایند؟ بادر نظر داشت مطلب فوق این موضوع از جنبه دیگر عمق اهداف و پلانهای امپریالیزم جهانی از جمله امریکارادار افغانستان و منطقه نشان میدهد. که هیچ گونه علاقه به آزادی و آبادی توده های کشورهای تحت ستم (از جمله افغانستان) نداشته و تمام پلانهای آنها در جهت تشکیل و تجهیز ماشین سرکوبگر توده های مردم برای تحکیم سلطه و غارت و استثمار خلقها به منصفه اجرا قرار میگیرد. برخلاف گروه ها و عناصر خادم امپریالیزم استدلال دارند که قدرتهای امپریالیستی علاقه دارند تا افغانستان را آباد نمایند. امریکائیان و ائتلاف امپریالیستی ارتجاعی آن همانطور که تجاوز شان را با افغانستان و حضور نظامی و ایجاد پایگاه های نظامی در کشورهای آسیای میانه و جنوب آسیا تحت نام "جنگ جهانی ضد تروریستی" توجیه نمودند و با سرنگونی رژیم طالبان و سرکوب گروه القاعده در عرصه نظامی تاحدودی با اهداف شان درین منطقه دست یافته و در عرصه سیاسی دولت دستنشانده را ایجاد نمودند. اکنون به بهانه نابودی بقایای گروه هلی القاعده و طالبان و "خطر تروریزم" در منطقه تداوم اشغال افغانستان و حفظ پایگاه های نظامی شان را در منطقه توجیه مینمایند و از گروه های نامبرده بحیث مترسکی در برابر نیروهای متشکل در دولت موقت نیز استفاده میکنند. تا بدین وسیله دولت دستنشانده را حراست و منطقه را تحت کنترل نظامی داشته باشند.

هفت و هشت ثوردوسیه روز متوالی در تاریخ کشور ما!

کدوتای ننگین (۷) ثور سال (۱۳۵۷) در کرملین طراحی و به همکاری مستقیم سازمان جاسوسی نظامی شوروی (که زیر پوشش مشاورین نظامی در اردوی افغانستان فعالیت داشتند) و ک ج ب بوسیله شاخه نظامی "حزب دموکراتیک خلق" عملی گردید. این فاجعه ننگین در زمینه تشدید جنگ سرد و رقابت بین دو ابر قدرت شوروی و امریکادرسلطه گری به کشورهای "جهان سوم" بوقوع پیوست. در آن شرایط منافع امریکادرم منطقه مورد ضربت قرار گرفته بود؛ رژیم شهنشاهی ایران که به صفت ژاندارم امریکادریین منطقه عمل میکرد در زیر ضربات کوبنده خلق ایران قرار گرفته بود؛ و واپسین روزهایش را میگذراند. شوروی سوسیال امپریالیستی با انجام این کدوتادار افغانستان و ختم دوران نیم قرنه سلطنت خاندان نادر خان دست برتر را در تسلط درین منطقه یافت. هنوز سه سال از شکست ذلتبار امریکادست خلق ویتنام میگذشت و حداقل درین منطقه موقتاً موازنه را بنفع شوروی تغییر داد.

"حزب دموکراتیک خلق" با آنکه ماهیت بورژوازی ارتجاعی اش را در زیر پرده شعارهای ظاهراً مترقی که خاصه هر اپورتونیست و رویزیونیستی است میپوشانید؛ تا زحمتکشان افغانستان که تاریخ طولانی را در زیر سلطه نظامات مطلقه فئودال کمپرادوری تحت استبداد و خفقان، فقر و بیچارگی رنج کشیده بودند؛ بفربید. فقط این حزب توانست کتله های روشنفکر نا آگاهی را از اقشار خرده بورژوازی شهروده بعقبش بکشاند. دیگر اکثراً اعضای آنرا روشنفکران تعلقات طبقات ملاک کمپرادور و فرزندان مامورین بلند پایه رژیم و جناح راست طبقه بورژوازی متوسط واقشار مرفه خرده بورژوازی تشکیل

میداد. همچنان حمایت جناحی از دربارسلطنت ازین حزب ووابستگی عمیق ومزدوری آن به شوروی هرچه بیشترماهیت ضدمردمی آنراافشا نمود. افشای همه جانبه این جریان رویزیونیستی منحط ارتجاعی بوسیله روشنفکران انقلابی جریان دموکراتیک نوین به پیمانہ وسیع دربین روشنفکران جامعہ وتودہ ہلی روشنین شهری فکتوردیگری بودکہ ماهیت مزدوری وضدمردمی آنرابرملانمودہ ودرعدم پایہ گیری آن درجامعہ تأثیرات وسیعی بجاگذاشت.

دولت کدوتائی نوبقدرت رسیده هاوقرارداشتن درسایہ اتحادشوروی؛ دیوانہ وارقدام بہ سرکوب مخالفینش نمود. چنان برنامه تعقیب، زندان، شکنجہ واعدام ہلی بدون محاکمہ رابہ سرعت وشدت انجام دادکہ موج وحشت آن سراسرکشورافراگرفت. فضا چنانبود کہ ہیچ گروه اجتماعی دیگر احساس مصئونیت نمی کرد. دامنه استبدادوحشیانہ وسرکوب مخالفین هرروزگسترده ترمیشد. باآنکہ رژیم رفورمهای روبنائی چندواصلاحات ارضی راانجام داد؛ دراویل فئودالیزم را موردضربت قراردادتاآن درجهت تقویہ سکتوردولتی وآمادہ سازی زمینہ بهره برداری برای سرمایہ های شوروی استفادہ نماید. باآنکہ دهقانان بیزمین کشورصاحب قطعہ زمینی شدندکہ آنہم فاقدمعیارهای دموکراتیک بودودورنمای رفاه اجتماعی دهقانان وترقی اقتصادی وانکشاف کشورتحت سلطہ بورژوازی بروکرات کمپرادوروابستہ شوروی تاریک؛ و این رفورم ہم درجهت استثماریشتردهقانان ووابستگی آنهاہے سرمایہ های بروکراتیک انجام شدہ بود) امارژیم باماہیت استبدادی وفاشیزم آن درجامعہ نتوانست حتی ہمین دهقانان رابطرف خودبکشاند.

دراواخرسال (۱۲۵۷) دامنه شورشها وقیامهای خودبخودی گسترش یافته ورژیم باکمال وحشت ویرحمی تودہ های مردم راموردسرکوب وحملات قاتلانہ قرارداد؛ ازجملہ سرکوب خونین ہرات در۲۴ حوت سال۵۷ کہ بیش از(۲۵) هزارانسان بیکنہہ راقتل عام نمود. همچنان این عمل وحشیانہ وجنایتکارانہ را درچندین منطقہ کشورانجام دادوہرچہ بیشتر آتش خشم مردم شعلہ ورونانرہ جنگ اکثرنقاط کشورافراگرفت، دیگرکمترین امیدى برای رژیم درجلب اعتمادمردم باقی نماندہ وتضادمردم بارژیم دست نشانده ہرچہ بیشترشدت کسب نمود. رژیم کنترلش رادراکثرمناطق روستائی ازدست دادودولت امین درآستانہ سقوط قرارگرفت.

درہمین شرایط درماہ دلورژیم شہنشاهی ایران بامبارزات مردم ایران سرنگون شدوموقعیت سلطہ امریکادرنطقہ بیش ازپیش تضعیف گردید. گرچہ شوروی میدان تاخت وتازادرنطقہ مساعدمیدید؛ اما عملاً اقدام کدوتاکرانہ وزمینہ پایہ گیری سلطہ اش درافغانستان بخطر مواجہ گردید؛ وبراساس اہداف استعماری اش وباتصورات استکباری تحقیرممل کوچک وضعیف برای نجات رژیم محتضروویزیونیستہای "خلقى" پیرچمی اقدام با اشغال نظامی افغانستان نمودہ وآنراتحت سلطہ استعماری اش قرارداد. اما باچنان مقاومت دلیرانہ مردم آزادی دوست افغانستان مواجہ شدکہ آن افوریای نخوت فرعونى ازسرآنهاپریدوبلشکست نظامی شرمسارنہ بعدازدہ سال مجبورہ ترک افغانستان شدند. رویزیونیستہای حقیرودلیل این مزدوران بیعرضہ بارتش اشغالگروسی درطی دہ سال ملیونہا انسانراہہ کشتارگاہ هاو شکنجہ گاہ ہانا بودکردندویامجبوربفرارازکشورنمودند. وهولناکترین جنایات ضدانسانی رابرمردم افغانستان باباداران روسی شان اعمال کردہ وچنان کارنامہ سیلہ و جنایتباری رادرتاریخ کشوربجاگذاشتندکہ نسل درنسل این کشوروبشریت مترقی آنرا فراموش نخواہدکرد. این باندهای مزدورباداغ ننگ وطنفروشی وجنایت پیشگی موردخشم ونفرت مردم افغانستان قراردادستہ وخواہندداشت.

تجاوزنظامی شوروی بافغانستان برشدت جنگ سردافزودہ وصف بندیہای جدی بین دوبلوک امپریالیستی ودولتہای

ارتجاعی شکل گرفت. درین شرایط فرصتهای جدیدی برای امریکابوجود آمد تا از مقاومت مردم افغانستان در ضربه زدن به حریف سوسیال امپریالیستی اش بهره گیرد. بلوک غرب ورژیمهای ارتجاعی وابسته آنها با تبلیغات گسترده تجاوز شوروی و جنایات و کشتار آنها را علیه مردم افغانستان به جهانیان بنام عملکرد "کمونیسم" وانمود کردند. که بدون شك تأثیرات سوء خود را در اذهان مردم کشورما و جهان که از ماهیت رژیم شوروی آگاهی نداشتند بجا گذاشت. امریکای متحدین آن دوهدف را دنبال میکردند؛ ضربه زدن به حریف و کوبیدن اندیشه کمونیستی. امریکادریین کارزار ضد کمونیستی ای که براه انداخته بود به نیروهای ضرورت داشت تا بوسیله آنها اهداف شوم شیطانیه اش را تعقیب نماید. امریکای بوسیله سیا و به کمک (آی اس آی) پاکستان نیروهای ارتجاعی مذهبی افراطی را از افغانستان، پاکستان، ایران، کشورهای عربی و سایر کشورهای اسلامی علیه شوروی ورژیم مزدور و بسیج و مسلح نمود. با سران بردن اسلحه و کمکهای هنگفت مالی توانست این گروه های سیاه جانی را بر جنگ مقاومت مردم ماتحمیل نماید. هدف دیگر بلوک امپریالیستی غرب در سازماندهی گروه های ارتجاعی مذهبی کشتار و ترور نیروهای روشنفکر انقلابی مردمی و آزادیخواهان افغانستان بود که در جنگ مقاومت در کنار مردم میزدند و هدف داشتند تا جنگ مقاومت مردم را بجهت مترقی هدایت کرده و آنرا به هدف نهائی پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک نوین برساند. مردم افغانستان در طی ده سال اشغال نظامی شوروی و چهار سال حکومت رژیم مزدوران قربانیهای بیدریغی را در راه آزادی وطن شان متقبل شدند، قهرمانانه جنگیدند، انواع جنایات و ستمگری رژیم مزدور و اشغالگران روسی را تحمل کردند و همه امکانات شان را درین راه از دست دادند و مگر تسلیم دشمن نشده و شکست نظامی را بر شوروی تحمیل کردند. اما همه دست آوردهای مبارزات و قربانیهای آنها بوسیله تنظیمهای مزدور مورد معامله قرار گرفته و در روند تباری و سازش ابرقدرتها با جناح های از "خلقیه" و پرچمیها و قوای ملیشه های مزدور دولت اسلامی را بعد از سقوط رژیم نجیب تشکیل دادند. دولت اسلامی در شرایط ختم جنگ سرد دوران تباری و سازش ابرقدرتها تشکیل گردید. و در طی چهار سال حاکمیت شان این گروه های ارتجاعی وحشیانه تر از دوران جنگ ضدروسی جنایات، غارت و آدمکشیهای را براه انداخته و در جنگهای تنظیمی ده ها هزار نفر را کشتند و کشورایش از قبل بویرانی کشیدند. از آنجائیکه گروه های متشکله دولت اسلامی وابستگیهای مختلفی بقدرتهای امپریالیستی و دولتهای منطقه ای داشتند از نیرو و توانستند بر سر تقسیم قدرت با هم کنار بیایند و بر سر هم کوبیدند. عملاً دیگر دولت مرکزی ای در افغانستان وجود نداشت و کشور به امیرنشینیهای مختلف تقسیم گردید. این حالت نمیتوانست در جهت اهداف امپریالیسم خاصاً امریکای ورژیمهای فنودال کمپرادوری پاکستان، ایران و سعودی که در طی دوده روی این گروه ها سرمایه گذاری کرده بودند کمک نماید. این قدرتها در موجودیت یک دولت مرکزی قدرتمند نمیتوانستند پیلانهای سلطه جویانه و غارتگرانه شان را در افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی به منصفه تطبیق قرار دهند. امریکای کمک پاکستان و سعودی گروه ارتجاعی مذهبی افراطی طالبان را مامور بانجام آن نمود. گروه طالبان با کمکهای تسلیحاتی، مالی و لوژستیکی این قدرتها و همکاری مستقیم ارتش پاکستان، گروه های مذهبی پاکستان و نظامیان گروه تنی از جناح "خلقیه" و گروه های مختلف ارتجاعی مذهبی از کشورهای مختلف عربی و غیر عربی به سرعت توانستند حریفان دولت اسلامی را که مردم از وحشت و استبداد و تجاوزات آنهاستوه آمده بودند از صحنه قدرت خارج نمایند. گروه طالبان با برخورداری از حامیان امریکائی و منطقه ای شان با تشکیل امارت اسلامی بجای دولت اسلامی ربانی (که بقول شان بفساد گرائیده بود) مبادرت کرده و شرایط حکومت داری قرون وسطائی را در کشور حاکم کردند از جمله: منع زنان از کار و تحصیل و حبس آنها در خانه ها،

اعمال ستم مذهبی و ستمگری ملی بشکل وحشیانه آن، علم ستیزی، دشمنی باتاریخ و کلتور و ثقافت ملی و حذف هر پدیده مترقی از جامعه و استبداد و اختناق همه جانبه و کشاندن کشور در همه عرصه ها به قهقرا؛ که اولاً ناشی از مواضع ایدئولوژیک سیاسی این گروه ها بود و ثانیاً خصوصیات و خصایل عقبمانده قشری گروه های شامل در امارت اسلامی طالبان را توأم با تعصبات مذهبی و تحجر فکری آنها نیز نمایندگی میکرد. در طی شش سال مردم افغانستان را در فقر و نیستی و کرسنگی و گرداب جهالت عذاب دادند. مردم کشوری که کالبد های بیروح و رمق مبدل شدند؛ فقط در کشور "امنیت کورستانی" برقرار بود. ولی در تمام همین دوران امریکادررأس "جهان آزاد" و "مدرن" غرب بر همه دردورنج و عذاب جهانی که مردم افغانستان میکشیدند سرپوش گذاشتند؛ بارها سران دولتهای غربی اعمال و سیاهکاریهای طالبان را علیه مردم افغانستان ناشی از ساخت اجتماعی قبیله ای و طائفه ای مردم افغانستان دانسته و آنرا توجیه کردند. هر چه بیشتر در صدد تقویت و بازسازی طالبان بودند تا با تحکیم سلطه جابرانه فئودال کمپرادوری آنها زمینه تشکیل یک دولت مرکزی قدرتمند و مستبدتئوکراتیک را فراهم سازند، تا سرمایه های امپریالیستی و فئودال کمپرادورهای پاکستانی و دول عربی با امنیت کامل بتوانند ذخایر و بازارهای افغانستان و آسیای میانه را تسخیر نمایند. تا که حادثه (۱۱) سپتمبر سال (۲۰۰۱) در نیویورک و واشنگتن بوقوع پیوست و طالبان و گروه اسامه که روزی بحیث پاسداران منافع امپریالیزم در منطقه سازمان داده شده بودند؛ نا کارآمد تشخیص داده شده و تروریست خوانده شدند و رژیم آنها با تهاجم نظامی امریکا و متحدین امپریالیست و ارتجاعی آن سرنگون گردید.

بالا اشاره به علل وقوع کدو تهای ثور و تشکیل دولت اسلامی و اهداف امپریالیزم بین المللی در افغانستان و منطقه و حذف آنها از قدرت و به صحنه آوردن گروه طالبان و سرنگونی قهری آنها توسط حامیان امریکائی و متحدین آن و یادرنظر داشت کارنامه های جنایتبار و ضد انسانی همه این گروه های مزدور امپریالیزم و ارتجاع در طی یک ربع قرن علیه مردم و میهن ما. همه این گروه ها از "خلقها"، پرچمیها، ستمیها، ملیشه های مزدور روسی، گروه های جهادی و طالبان عاملین امپریالیزم و قدرتهای ارتجاعی منطقه در کشور مابوده هستند. اینها ماهیتاً نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودالیزم و کمپرادوریزم و از دشمنان سوگند خورده خلق و میهن مابوده هستند. اینها فاتلین خلق ما و نابود کننده هستی مادی و معنوی آنها، شکنجه گران و ستمگران و ویرانگران خاک مانند. اینها متجاوزین به حیثیت و ناموس مردم مابوده و از هیچ شیوه ظالمانه و بربر منشانه علیه آنها دریغ نکرده اند. این جانیان میهن فروش و وحشی باید منتظر سزای آن همه جنایات شان باشند. هیچگونه راه سازش و آشتی مردم مابا این گروه ها وجود ندارد هر چند که این گروه ها خصوصاً باندهای "خلقی" و پرچمی از طریق افراد شان در بنگاه های تبلیغاتی امپریالیزم بین المللی از جمله رادیویی بی سی تحت نام مرحله "آشتی ملی" و "صلح" تلاش دارند تا در جو بوجود آمده توسط امپریالیزم جهانی با اغوای مردم ملخشم و کین و نفرت آنها رانسبت باین گروه های جانی و قاتل تخفیف دهند. اما مردم افغانستان هرگز این همه قتل و جنایتی را که بر آنها در طی ۲۴ سال اعمال شده فراموش نخواهند کرد. خیانت ملی و جنایت علیه خلق و بشریت نه عفو دار دونه آشتی. خائنین و جنایتکاران باید بسزای اعمال شان برسند. هر گروه و عناصری که سعی داشته باشد با سفاقت و وقاحت تحت نام "وحدت ملی" و "آشتی ملی" اذهان مردم را متوهم سازد خود از مدافعین این گروه ها بشمار آمده و در کنار آنها قرار خواهند داشت. این گروه ها که پشتارهٔ از قتل و آدمکشی و جنایات و ستم و استبداد و غارت مردم و میهن را با خود دارند؛ بیش از پیش سعی میکنند تا با کمال پستی و ذلت به مزدوری امپریالیزم و وطنفروشی ادامه دهند تا در مقام قدرت دولتی در سایه امپریالیزم جهانی و دولتهای

منطقه" امنیت و مصئونیت "شانرا تأمین نمایند و در آینده نیز درین راه از هیچگونه جنایتی در جهت تأمین منافع و اهداف امپریالیزم و ارتجاع علیه مردم و کشور ماصرفه نخواهند کرد. اکنون عاملین ۷ و ۸ ثور با جناح ظاهر شاه و سایر گروه ها و عناصر ارتجاعی و مزدور امپریالیزم در دولت موقت دستنشانده شرکت دارند و تلاش دارند تا با خدمت صادقانه شان با امپریالیزم در دولت آینده که یقیناً بخشهای از گروه طالبان را با خود خواهند داشت در مقام قدرت دولتی باقیمانند. که ترکیب دولت آینده ماهیت ارتجاعی و مزدوری آنها را به امپریالیزم هر چه بیشتر مشخص میسازد. هر چند که امپریالیزم و ارتجاع با تبلیغات فزاینده درباره "لویه جرگه" نام نهاد در جهت اغوای مردم افغانستان تبلیغات همه جانبه را سازمان داده و این سازمان ارتجاعی فئودالی را که مظهر اراده و خواست طبقات و اقشار ارتجاعی جامعه بوده بنام "مظهر اراده ملت" جابزنند؛ که در نهایت آنطور که اشغالگران امپریالیست هدف دارند تا با فریب مردم افغانستان زیر عناوین کذائی و عوامفریبانه "بابای قوم" و "سنبول وحدت ملی" (بخوان سنبول وحدت نیروهای جنایتکار، میهنفروش و قاتل مردم و طبقات ارتجاعی جامعه) همه این نیروها و گروه ها را تحت چتر ظاهر شاه (این مزدور کهنه کار استعمار و امپریالیزم که در طی نیم قرن او خواندانش بر مردم ماستم کرده و آنها را در فقر و جهل و مریضی و ناتوانی نگهداشته و کشور را از تمام امکانات رشد و ترقی باز داشته است) گرد آورند و نامش را بگذارند "دولت وحدت ملی".

اوضاع کنونی کشور و موقعیت دولت دستنشانده در کابل

در شرایط فعلی افغانستان تحت اشغال نظامی و سلطه استعماری امریکا و متحدین آن قرار دارد. دولت موقت بحیث بخشی از اهداف تجاوزکارانه و توطئه های امریکا و متحدین آن در افغانستان و منطقه تشکیل گردید. امریکا و متحدین آن بعد از تهاجم نظامی و اشغال کشور ائتلاف ارتجاعی وسیعی را از نیروهای مزدور و جوانی تشکیل دادند تا الترناتیف رژیم طالبان گردند. از آنجائیکه امپریالیزم در کشورهای تحت سلطه با تکیه بر نیروهای عقبمانده و ارتجاعی میتواند با هداشش برسد؛ از نیرو ائتلاف وسیعی از ارتجاعیترین نیروها، گروه ها و عناصر مسلح و غیر مسلح تشکیل داده و در کنفرانس بن بشکل یک نمایش مسخره و اغواگرانه برای مردم افغانستان و جهان با دستور و تحت فشار آنها را در یک قالب در دولت موقت جای داده و مزدور تریب یافته امریکا (کرزی) را در رأس آنها قرار داد؛ تا زمینه را برای مزدور کهنه کارتری که جنبه ها و جاذبه های بیشتری برای فریب عوام کشور داشته باشد چون ظاهر شاه؛ آماده سازد.

با استقرار دولت موقت مقررات قرون وسطائی طالبان و گروه های مذهبی افراطی عرب بر مردم تا حدودی ظاهر آتخفیف یافت. دیگر پولیس مذهبی وحشی ظاهر کسی را با خاطر عدم حضور پنج وقت نماز در مساجد و یا چگونگی طول و عرض ریش شلاقکاری نمیکند و در عوض وحشیان "متمدن" قوای اشغالگر "حافظ امنیت و ثبات" در سرکها گشت میزنند. شنیدن موسیقی تا حدودی حرام نیست، سینماها باز شده است، رادیو و تلویزیون شروع به نشرات کرده اند و مکاتب دخترانه باز شده است. ولی قتل و آدم ربائی، غارت و دزدی و بی امنی ادامه دارد. فقر و گرسنگی و نیستی کافی السابق بیداد میکند. مردم شدیداً نگران امنیت و مصئونیت شان اند. در حکومت محلی امیران و قوماندانهای مسلح بر مردم ستم و مظالم روا میدارند؛

وامیدی هم به بهبودی اوضاع و یانجات ازحالت کنونی هم درآیندنزدیک متصورنیست.

گروه های متشکله دولت موقت دست نشاندۀ باآنکه همه آنها ارتجاعی، خودفروخته و مزدوران داماهی ازینهابادرنظرداشت سوابق آنها دروابستگی بامپریالیزم ودولتهای منطقه بازم درتلاش ورقابت اندتاقامهای بیشتروحساستردولتی رادراختیارداشته باشند. موجودیت گروه ظاهرشاه وسایرگروه هاوعناصرتکنوکرات و خاصتاًشخص ظاهرشاه برشدت این رقابتهاتضادهای افزایشی. اگرچه امپریالیزم باسرکوب قهری طالبان وزهرچشم نشان دادن به گروه های ارتجاعی مذهبی افراطی دیگرمانندجمعیت، حزب وحدت اسلامی وگروه سیاف وغیره گروه ها (که خودراظاهراطرفدارحقوق مدنی وجامعه مدنی اعلان کرده اندتادرنزدامریکاومتحدین آن ازگروه های بنیادگرابحساب نرفته ودرلست سپاه امریکاقرارنگیرند)؛ ونیزحضورقوای نظامی امریکاومتحدین آن، وبدرنظرداشت بی پایگی ونفرت مردم ازآنهاتاحدودی توانسته است آنهاراتحت تأثیرقراردهدونیواندبطورفعال مایشاءمخلفت نشان دهند. ازآنجائیکه خودامریکاومتحدین آن نیزبیحیث قوای متجاوزو اشغالگرموردنفرت وانزجارمردم اند؛ الزامآباتکاً به همین نیروهامیتوانندسلطه شانراتحکیم بخشند. بخشهای ازائتلاف شمال دیگرخودرامتعهدباین ائتلاف نیمدانندوزمینۀ هاوجتهای جدیدی رادرمزدوری بامپریالیزم جستجو میکنند. ازهمان آوان تشکیل دولت موقت تضادورقابت بین گروه های مزدوروحامیان امپریالیستی وارتنجعی شان برسهم درین دولت درحال تشدیدبودوسته بندهای نظامی وسیاسی دردولت موقت مشخص ترگردید. فعلاًدوسته بندی امپریالیستی ارتجاعی برسرکنترول افغانستان که دارای موقعیت جیوپولیتیکی مهم ودارای ذخایرغنی زیرزمینی است؛ شکل گرفته است. باآنکه درشرایط فعلی امریکومتحدین آن بحیث نیروی مقتدرنظامی ومالی مسلط مطرح اندامدارواوضاع کنونی بدون درنظرداشت گروه های دیگردرقدرت دولتی ومنافع حامیان آنهادربرابری گروه های موردنظرامریکاومتحدین آن دردولت آینده برای آنهاخالی ازاشکال نخواهدبود. درجناح بندی فعلی امپریالیزم فدراسیون روسیه، دولت ایران، دولت هندوعده ازکشورهای آسیای میانه، جناح های ائتلاف شمال وکنفرانس قبرس دریگ جهت قراردارند. امریکاومتحدین آن، جناح ظاهرشاه، شورای تفاهم ووحدت ملی فعلاً بنام نهضت ملی اسلامی افغانستان وسایرگروه ها وعناصرچون "راوا" وغیره درجهت دیگرقرارمیگیرند. پاکستان درتلاش سازمان دادن دوباره گروه های وابسته اش میباشد. صفوف مسلح محلی طالبان که دروقت تخلیه ولایات جنوبی وشرقی کشوروفرارومخفی شدن رهبران شان بابخشهای ازقوماندانهای سابق محلی وخوانین وروسای قبایل واقوام تحت نام شوراهای محلی وقومی خودرامتشکل کرده اند. وسه حزب سیاسی تاکنون ازاعضا وهواداران طالبان درپاکستان بنام "خدام الفرقان، نهضت آزادی وحزب نهضت ملی افغانستان" نیزتشکیل شده ودرجهت شرکت درلویه جرگه وسهمگیری دردولت بعدازلویه جرگه فعالیت دارند. فعلایی اعتمادی بین گروه های ائتلاف شمال ودولت پاکستان بادرنظرداشت مسایل شش سال گذشته که دولت پاکستان ازطالبان حمایت کرده است وجوددارد. دولت پاکستان تلاش داردتاباجناح ظاهرشاه کناربیاید؛ جناح شورای تفاهم ووحدت ملی وگروه حزب اسلامی یونس خالص که تحت نام شورای تگه‌ها دردولت موقت شرکت داردعلاقمندباحفظ روابط ووابستگی باپاکستان بوده واین هردوگروه فعلاًدرجهت ظاهرشاه قراردارند؛ شوراهای محلی ولایات شرقی (لویه پکتیا، ولایات جنوب غربی هم طرفداری جدی شانراازظاهرشاه اعلام کرده وباپاکستان روابط نزدیک دارند. روی ملحوظات فوق ونزدیکی دولت پاکستان بامریکا؛ حمایت پاکستان ازجناح ظاهرشاه(ولوموقت وناستوارهم باشد) درشرایط فعلی برای هردوطرف امکان پذیرینظرمیرسد. ودولت پاکستان ازنظرنفوذبدولت آینده بیشترروی گروه

های فوق الذکر محاسبه دارد.

کرزی بحیث عامل امریکا و نماینده خاص ظاهرشله سعی دارد تا با جلب ملیشه های دوستم بخشهای از پرمیها و خلقیها راد ارتش و دستگاه دولتی در برابر نیروهای جمعیت، حزب وحدت و حزب الله که برای فعلاً از نظر نظامی و تسلط بر مناطق کشور و زنه قابل ملاحظه اند؛ موازنه را تا حد امکان و لوبطور موقت هم اگر باشد برهم زند و یا حداقل رقابت بین ملیشه های دوستم و سران نظامی جمعیت و حزب وحدت را در مناطق شمال کشور تشدید نموده و در صورت امکان بین آنها رخنه ایجاد نماید. ازین رو دوستم را بحیث نماینده خاصش در سمت شمال سمت داده است که جمعیت و حزب وحدت بآن مخالف اند. امریکا تلاش دارد تا با تشکیل و تجهیز ارتش و پولیس جدیدی تحت نام "بازسازی ارتش ملی" نقش نیروهای نظامی و در نتیجه نقش سیاسی جناح های ائتلاف شمال را در برابر جناح ظاهرشاه تضعیف نموده تا بین جناح ظاهرشاه و آنها حداقل از نظر قدرت موازنه برقرار سازد. در همین راستا اولین هسته (۶۰۰ نفری ارتش جدید را تربیت و تجهیز نمود تا بحیث گارد محافظ کرزی انجام وظیفه نمایند.

حزب اسلامی گلب الدین که شدیداً با مسعود مخالف است میوزیدحتی در سطح "خصوصیت شخصی" و مخالفت های تنظیمی آنها هم تا آخر تخفیف نیافت؛ درین اواخر تلاش می کرد تا از طریق هوادارانش با کرزی وارد مفاهمه و معامله شود. اما از آنجائیکه در برابر تجاوز امریکا "اظهار مخالفت" نمود؛ که با شماره امریکا دولت ایران عذر او را از میزبانی اش خواند و فعلاً مخفی است. درین اواخر ریاست "امنیت ملی" دولت دست نشانده که در تصرف افراد جمعیت است بتعداد (۱۶۰) نفر را از خانه و دفتر و حیدالله سیاون که ۶ سال قبل از حزب اسلامی جدا و با تشکیل جناح جدیدی با جمعیت اسلامی ائتلاف نمود و وزیر مالیه دولت ربانی بود؛ دستگیر و با اتهام توطئه حزب اسلامی علیه دولت موقت، حمله به مقرر قوای "حافظ امنیت" و سوء قصد بجان ظاهرشاه تحت بازجویی قرار دارند. عضو ارشد حزب اسلامی "غیرت بهیر" هر نوع رابطه افراد مزبور را با حزب اسلامی تردید نموده و پشتیبانی اش را از دولت موقت و سهم در لویه جرگه و تداوم همکاری حزب اسلامی با دولت بعد از لویه جرگه اعلام نمود.

روسیه و جناح ائتلاف شمال سعی داشتند تا تحت نام شرکت در بازسازی "ارتش ملی" از جانب روسیه موضع شان را در دولت موقت آینده و ارتش آینده افغانستان بیش از حال تقویت نمایند؛ امریکا تلاش نمود تا نقش روسیه را در ساختن ارتش جدید ناچیز سازد. چنانکه کرزی در وقت سفرش بروسیه بصراحت گفت که: ما کمک های نظامی و مالی را در بازسازی ارتش و پولیس از امریکا، جرمنی و فرانسه دریافت میکنیم و صرف در صورت لزوم از کمک های فنی روسیه استفاده خواهیم کرد. جناح ظاهرشاه و امریکاسعی دارند تا نیروهای مسلح ائتلاف شمال را خلع سلاح و افراد جدیدی را جایگزین آنها نمایند. لکن برای فعلاً آنها مقاومت میکنند و سعی دارند تا تحت نام مجاهدین "راه آزادی" و تجربه طولانی نظامی آنها راد ارتش ملی آینده ادغام نمایند؛ که خود در تحکیم پایه های قدرت سیاسی این گروه هادرا آینده نقش اساسی و تعیین کننده خواهد داشت. زیرا این گروه هاد طبیعتاً بدون ارتش شان فاقد قدرت خواهند بود. و از سابقه جنایت بارشان حریفان شان در دولت که بخشهای از آنها ظاهراً در جنایات (۲۴) سال اخیر شرکت نداشته اند از جمله جناح ظاهرشاه؛ هدف دارند تا با این وسیله آنها را تضعیف نمایند. مورد دیگری که امریکا و متحدین آن برای تخویف این گروه روی دست گرفته اند اینست که: چند هفته قبل با دعوت میری رابنسون رئیس حقوق بشر ملل متحد "اداره رسیدگی به جنایات و جرائم جنگی و ضد بشری" را در کابل تأسیس نمودند تا چون شمشیر آویخته بموی بالای سر آنها نگهدارند؛ تا زیاده از حد بلند پروازی

در برابر جناح فعلاً ضعیف کرسی از لحاظ نیروی نظامی داخلی نداشته باشند. و در برابر عودت ظاهر شاه و نقش آینده آن از مخالفتهای جدی دست بردارند و یاتلاش نکنند بیش از حد در انتخاب اعضای لویه جرگه از ولایات کشور و مهاجرین مقیم ایران (که تسلط و نفوذ ترز یاد دارند) برفع شان مداخله کنند. امریکا و متحدین آن هم با موقعیت لرزان آنها در افغانستان که بحیث قوای اشغالگر مورد نفرت و خشم اکثریت مردم افغانستان اند و خطر حملات گروه های طالبان و القاعده هنوز علیه آنها وجود دارد؛ ظاهراً نمیتوانند اقدام به خلع سلاح فوری و جدی نیروهای نظامی آنها نموده یا بشیوه دیگری از شدت عمل کار بکشند.

کرسی و جناح ظاهر شاه و سایر هواداران او چشم امید به لویه جرگه اضطراری دارند تا اگر بخت یاری نماید و ظاهر شاه با رأی اکثریت در لویه جرگه بحیث پادشاه و یازیم دولت انتخاب شود. از همین جا است که جناح های جمعیت، حزب وحدت اسلامی، گروه سیاف، حزب الله و اعضای کنفرانس قبرس سعی دارند تا موضوع سلطنت ظاهر شاه مطرح نگردد و شدیداً بآن حساسیت نشان میدهند. گاهی جمعیت و حزب وحدت اسلامی بصورت غیر مستقیم به ذرایع مختلف بنام این گروه و آن گروه مسئله تهدید حیات ظاهر شاه را مطرح میسازند. خصوصاً در طی هفته اخیر چندین مرتبه نیروهای "حافظ ثبات" مورد حملات مسلحانه قرار گرفته اند و شش فیراکت بمقرفرماندهی شان در منطقه پل چرخ صورت گرفته است. که قرارشواهد نیروهای اشغالگر "ح ت" این فیرها از مراکز نظامی مربوط به جمعیت انجام شده است. و رخداد این واقعات که منبع مشخصی نیز ندارد و بیش از همه تهدید و ترعیب ظاهر شاه مطرح نظر است تا بخش قوای اشغالگر "ح ت"؛ و نمیشود ارتباط این واقعات را با این گروه ها که موقعیت نظامی مسلط در کابل و اطراف آن دارند و سخت از آمدن ظاهر شاه به افغانستان در هراس و نگرانی اند؛ از نظر دور داشت. در صورت انتخاب ظاهر شاه در لویه جرگه بحیث زعیم کشور؛ بدون تردید موقعیت ائتلاف شمال تضعیف میگردد؛ آنها مزدوری راتحت سلطه امریکا و متحدین آن با اشتیاق پذیرا اند (چنانکه در زمان تهاجم نظامی امریکا و متحدین آن با افغانستان نقش پای دوارتش متجاوز و اشغالگر را با کمال صداقت انجام داده و میدهند) لکن در صورت زعامت خودشان در دولت و یا حداقل زعلت شخص دیگری غیر از ظاهر شاه. صفوف مسلح طالبان بنام شوراهای قومی و محلی، شورای تفاهم و وحدت ملی و سایر گروه های هوادار ظاهر شاه تلاش دارند تا وزنه ظاهر شاه را در برابر ائتلاف شمال تقویت نمایند.

ائتلاف امپریالیستی تحت رهبری امریکا، ارتجاع شامل در دولت موقت و خارج آن و دولتهای منطقه حامی این گروه ها برای فعلاً حل "همه مسایل افغانستان را برای تشکیل دولت و اسقرار "ثبات و امنیت" موکول به تشکیل لویه جرگه نموده اند. همه جناح های داخلی تلاش دارند تا از طریق لویه جرگه سهم و موقعیت شان را در دولت آینده تثبیت کنند. که البته درین رقابت موضوع رهبری دولت آینده بین گروه های مختلف جنجال برانگیز است. جناح ظاهر شاه و سایر هواداران او خواهان آمدن ظاهر شاه و عهده دار شدن سمت ریاست دولت آینده اند؛ و ظاهر شاه هم موضوع قبول سلطنت را مطرح کرده است.

کشورهای وعده دهنده "کمکها" و قروض برای بازسازی افغانستان هم منتظر اند که چگونه اوضاع ثبات میابد و دولت مرکزی به چه شکلی تشکیل میشود؛ و آمادگی زمینه برای تضمین فعالیتهای سرمایه های آنها در افغانستان و منطقه از چه قرار خواهد بود. ملل متحد اعلان نمود که در طی سه ماه از وعده کمکها و قروض چهار میلیارد دلاری فقط صد میلیون دلاری آن منووسه رسیده است. فقر و گرسنگی و بیکاری بیداد میکند، اکثریت مردم از عادی ترین مایحتاج زندگی محروم اند،

مصنوعیت و امنیت جانی و مالی وجود ندارد، اقتصاد کشور همچنان ویران، تولید در همه عرصه ها ناچیز و یا تقریباً متوقف است، امکان احیای اراضی و کشت و زرع اکثر آهنگز موجود نیست، شبکه های آبیاری تخریب، چراگاه ها و اراضی قابل کشت از زمین فرش است+ مالداران در حدود ۸۰ فیصد از زمین رفته و میلیونها دهقان کشور حتی همان وسایل و اسباب ابتدائی عنعنوی شان را برای کشت و کار هم از دست داده اند و مضافاً خشکسالیهای سه سال اخیر شدیداً زراعت و مالداران کشور را متضرر ساخته و منابع آبی را تقلیل داده است. دولت موقت هم مردم را به "کمکهای" خارجی منتظر نگه داشته است. ده هاشرکت و گروه داره مارا از افغانی، ایرانی، پاکستان، هندی و روسی دولتی و غیردولتی چشم به هزینه های پروژه های بازسازی افغانستان دوخته اند. تا از چینل نفوذشان در دولت آینده قرارداد های پروژه ها را بدست آورده و از این طریق پولهای هنگفتی را نصیب شوند.

گرچه درین معرکه رقابت طرف امریکا و متحدین آن از نظر حضور و سلطه نظامی و توان مالی نسبت به همه موقعیت مسلط را دارند؛ اما از آنجاییکه ائتلاف بین المللی آن نیروی تجاوزگر و اشغالگر است و از نظر نفرت و خصومت مردم افغانستان مجبور است در برابر نیروهای داخلی و خارجی رقیب با سازش و مدارا برخورد نماید. از طرف دیگر جناح ظاهر شاه هنوز فاقد ارتش نیرومند لازم است. دیده شود اوضاع در طی ماه های آینده بعد از لویه جرگه چگونه انکشاف نموده و وزنه فعلی تا چه حد تغییر کرده و موقعیت گروه های متذکره در دولت آینده به چه منوالی خواهد بود؛ قدرتهای اشغالگر چه تدابیر و پالیسی های را در برابر اوضاع اتخاذ خواهند کرد. هرچه باشد و هر تغییر شکلی ای که در دولت رونما گردد باز هم از نظر ماهیت همان آش است و همان کاسه. دولتی که بعد از لویه جرگه تشکیل گردد؛ ماهیتاً دولت فئودال کمپرادوری تحت سلطه و اشغال امپریالیسم که گردانندگان آن ارتجاعی ترین و جلپترین گروه های جامعه خواهد بود. فقط توده های خلق کشور مانند که در زنجیرستم و استثمار استعماری چند جانبه امپریالیسم و فئودال کمپرادور ها زجر و عذاب خواهند کشید. بار این همه خرابیها و ویرانیهای جنایات امپریالیست ها و مزدوران شانرا که در طی نیم قرن بر کشور مردم ماتحمیل کرده اند، باز هم مردم محروم، گرسنه و زجر کشیده مابدوش خواهند کشید؛ و نسل در نسل این ملت در زیر بار قروض قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی کمر خم خواهند نمود. فقط یگانه راه نجات و خلاصی مردم ما ازین ورطه اسارتبار؛ بسیج توده های مردم و تشکیل یک جبهه متحد و وسیع بانیه و عناصر دموکرات، مترقی و آزادیخواه و تدارک جنگ خلق تحت رهبری نیروهای واقعاً انقلابی پرولتری تا سرنگونی سلطه امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور آنها برای پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک و تشکیل دولت دموکراتیک نوین میباشد. در اوضاع فعلی شرایط عینی در کشور آماده است و خلق کشور ما در طی یک ربع قرن جنایات و ستمگریهای نیروهای گوناگون داخلی، امپریالیسم بین المللی و ارتجاع منطقه را با گوشت و پوست شان لمس کرده اند. ۱۰ سال است که بعد از شکست شوروی و سقوط رژیم مزدوران دولتهای امپریالیستی غربی و دولتهای منطقه با تحمیل همین گروه های ارتجاعی جانی و قاتل سخیفترین جنایات را بر مردم ما اعمال کرده اند. این بار فقط باید تفاوت که با علم کردن چهره مزدور فریبکار و محیل ظاهر شاه میخوانند مردم افغانستان را اغوا نموده و همه این گروه ها را در زیر لوای آن دوباره بر مردم ماتحمیل نمایند. در شرایط کنونی رسالت همه نیروهای انقلابی و مترقی کشور است تا در راه تبلیغ و ترویج اندیشه هلی سیاسی مردمی برای آگاهی و بیداری مردم به منظور آماده کردن شرایط ذهنی و تحریک بخشیدن به جنبش توده ها و بسیج آنها مبارزات شان را تشدید نمایند. باز هم بیش از همه این وظیفه مهم تاریخی بدوش روشن فکران انقلابی مردمی است تا با تحلیل و ارزیابی همه جانبه علمی از شرایط

اقتصادی اجتماعی و اوضاع سیلسی کشور، منطقه و جهان؛ با در نظر داشت محدوده امکانات تاریخی کشور خاص تا بعد از فاجعه (۷) ثور سال (۱۳۵۷) و شرایط حاکم در طی این مدت و سطح رشد آگاهی نازل سیاسی و فرهنگی توده های کشور و تأثیرات سوء و گمراه کننده تبلیغات زهر آگین رویزیونیستهای "خلقی" پرچی، نیروهای ارتجاعی مذهبی و سایر جریانات اپورتونیستی، رویزیونیستی و ارتجاعی و تبلیغات وسیع امپریالیزم بین المللی علیه اندیشه های انقلابی مردمی که بدون شك نقش منفی را در متوهم ساختن اذهان توده ها و عقب ماندگی سیاسی آنها بجا گذاشته است. از جهتی هم فرار کتله های ملیونی زحمتکشان کشور از جمله کارگران، دهقانان فقیر و سلیرا قشار زحمتکش جامعه از کشور برای مدت طولانی، سقوط کارخانه های صنعتی کشور و دور شدن طبقه کارگران از محیط کارخانه و کار اجتماعی و فضای حاکم اختناق و استبداد فاشیستی گوناگون در کشور، که موجب گردید تا زمینه های تبلیغ و ترویج اندیشه های مترقی انقلابی بمنظور رشد و پرورش کارگران و سایر زحمتکشان کشور بوسیله نیروهای انقلابی مردمی نهایت محدود گردد. باز هم بیش از همه این وظیفه مهم تاریخی بدوش روشنفکران انقلابی مردمی است تا با درک اوضاع و شرایط، ارزیابی موقعیت و توانمندی نیروهای خودی و دشمنان رنگارنگ خارجی و داخلی و مشخص کردن هر چه دقیقتر مرز بین دوستان و دشمنان مردم و میهن؛ شیوه ها و تاکتیکهای مبارزاتی مشخص را در جهت اوج و گسترش این مبارزه در راه نجات مردم و میهن به پیش بریم.